

دانشجویان
«ارشاد»

سال دوم - ۶۴

شماره ۱۸۰۱۷
۱۲۴

اطلاعیه دانشجویان
ارشاد

جنگ خندق
جنگ امروز

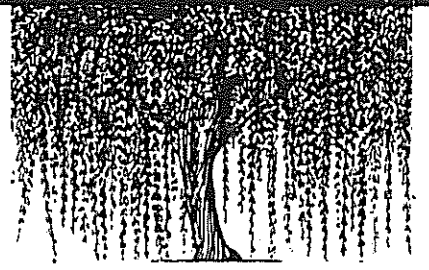
سال دوم اسفند و فروردین ماه ۱۳۶۴ - تک شماره ، معادل یک دلار

جنگ دو رژیم ، قتل عام دو خلق !

در پی بن بست سیاست کشورگشایانه دیکتاتور ی استعماری حاکم بر ایران ، رژیم شبه فاشیستی عراق تنها راه تحمیل صلح بر ایران را در بمباران شهرها و کشتار غیر نظامیان بیدفاع یافته است . تاکتیک بمباران شهرها که از سوی رژیم عراق پس گرفته میشود ، در واقع ادامه سیاست بسط جنگ به خلیج فارس میباشد ، که به منظور فلج ساختن ایران در تدارک حمله همه جانبه زمینی صورت میگیرد .

رژیم ایران که در طول سال گذشته تنها راه بیرون رفتن از بن بست جنگ را در طرح یک حمله همه جانبه زمینی می پنداشت ، طی با صلاح ، عملیات بدر ، از تاریخ ۱۶ اسفند ۶۳ با به مسلخ کشاندن هزاران هزار سرباز بسیجی . در این تهاجم شکست خورد!

رژیم عراق که علاوه بر بسیج کامل برای تدافع زمینی از برتری تسلیحاتی و برتری نیروی هوایی برخوردار است در صفحه ۲



نوروز سنتی نو

«... میان ما و گذشتگانمان - آنها که روح جامعه ما و ملت ما را ساخته اند - دره هولناک تاریخ حفر شده است . قرنهای تپه ما را از نشان جدا ساخته اند . تنها سنت ها هستند که پنهان از چشم جلاد زمان ما را از این دره هولناک گذر میدهند و با گذشتگانمان و بسا گذشته هایمان آشنا میشانند . در چهره مقدس این سنت هاست که ما حضور آنان را در زمان خویش ، کنار خویش و در خود خویش احساس میکنیم . حضور خود را در میان آنان میبینیم و جشن نوروز یکی از استوارترین و زیبا ترین سنت ها است .» کویر

در صفحه ۱۹

تفسیر

اقتصادی: انتقال صنایع به بازاربان محروم!

نقد خبری



در حاشیه
خبرها ...

در صفحه ۱۳

شعر رسیده

* یاد آرد ...

در صفحه ۶

بمناسبت ۱۸ اسفند سالروز شهادت سید جمال

سلفیه

یک بازگشت

رنسانس که دعوت ماست وهم راهی که بدان میخوانیم و در آن گام میزنیم . در واقع یک عصر است در تاریخ اروپا ، نه یک واقعه ، اتفاق ! بعوتیست به بر پائی یک انقلاب تمام عیار نه یک شورش موقت . قیام ، تنها گشایش این درب بسته ایست که روشنایش مینامیم . با رنسانس این عصر روشنائی تنها حیسات میگیرد . تداوم این حیات ، بلوغ و رشد و کمال این نوزاد بدست روشنفکر است . در صفحه ۱۶

زن ،

در سنت و ایدئولوژی

بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن و میلاد فاطمه

جایگاه اجتماعی و انسانی زن را در ایدئولوژی اسلام نمیتوان فهمید مگر با داشتن درکی روشن از :
۱- جایگاه و ظرفیت تاریخی و فرهنگی قوانین وضع شده در این باب و نیز ؛
۲- متد لوژی برخورد محمد با سنتها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه . در صفحه ۷

ایدئولوژی رهبری یا رهبری ایدئولوژیک؟

صفحه ۲۷



۲۱ اکتبر ۱۹۸۰ هفته نامه افریقا - آسیا نوشت که کارشناسان اسرائیلی از آغاز جنگ در ایران بوده اند ، چندی بعد دابوزور هم (۲ نوامبر ۱۹۸۰) خاطر نشان ساخت که اسرائیل مقدار معتدله‌ی قطعات یدکی به ایران تحویل داده است و همان روز دی ولت (DIE WELT) مشخص نمود که قطعات مزبور مربوط بوده است به هواپیماهای اف - ۴ ایران .

دنداله مقاله جنگ دو رژیم ۰۰۰
با استفاده از دو تاکتیک ضد انسانی ، استفاده از سلاحهای شیمیایی ، و بمباران شهرها ، قصد دارد از هر وسیله ای برای پایان دادن به حملات زمینی ایران و جنگ فرسایشی بحرانساز که تعادل قوا را به ضررش بهم میزند ، سود جوید .

جنگ دو رژیم ،

امپریالیستها ، صهیونیستها ، ابر قدرتهای شرق و غرب ، صاحبان صنایع اسلحه سازی ، که مستقیماً در این کشتار و جنگ - افروزی سهم اساسی دارند ، تاکنون ظاهراً سیاست سکوت پیشه کرده اند اما رژیم ایران که با قرار دادن شرط سرنگونی رژیم عراق خواستار ادامه تهاجم زمینی و کشور گشایی است ، مسئول اصلی تداوم این جنگ خانمانسوز بشمار میاید . خلقهای ایران و عراق خواهان قطع بلادرنگ جنگ و بمباران و کشتارند .
فدائیت سازمانیافته جهت فتقار بر دول خارجی برای قطع فروش اسلحه به دولتهای ایران و عراق ، دعوت از مجامع و سازمانهای بین المللی جهت تمرکز کلیه تلاشها بر روی اقطع بمباران غیر نظامی مهمترین وظایف نیروهای سیاسی و خلقهای دو کشور در خارج است . رساندن صدای اعتراض خلق ایران بر علیه اذیتناک سرکوب و سانسور مداوم رژیم حاکم مسئولیت تمامی هموطنان را در خارج صد چندان میسازد .

الف - سیر رشد و تحولات ناشی از جنگ

در آغاز جنگ بنظر میرسید که دو کشور قدرتمند منطقه با ادامه جنگ باعث تضعیف یکدیگر خواهند شد ولی نتیجه درست بر عکس شد و دیکتاتوریهای حاکم بر عراق و ایران ضمن استحکام بخشیدن به قدرت ، به حذف روز افزون اپوزیسیون خویش پرداختند .

استبداد حاکم بر ایران ظاهراً ادعا مینمود که تداوم جنگ دلیلی ندارد مگر گشودن راه قدس ولی عملاً در پیج و خم تجارت بین الملل اسلحه در کنار اسرائیل قرار گرفت .

قتل عام دو خلق !

سال بعد بدنبال سقوط هواپیمای ارژانتین (۱۸ ژوئیه ۱۹۸۱) در منطقه ایروان در ارمنستان روسیه ، اشکار شد که هواپیمای مزبور ، چندین بار بین ایران و اسرائیل ، بدانشت هایی در قبرس ، اسلحه حمل نموده است ، مطبوعات اسرائیل هم اشکار نمودند که بین ایران و اسرائیل قراردادهائی در این رابطه وجود دارد .

در جریان این جنگ سوریه و لیبی از ایران حمایت نموده ، عراق را متهم به همسویی با اسرائیل نمودند . ولی بدنبال بمباران مراکز و تاسیسات اتعی عراق توسط اسرائیل ، بغداد فرصتی یافت تا ضمن رد ادعای سوریه و لیبی این دو کشور را متوجه تفاهم و قرارداد بین ایران و اسرائیل نماید و همانطور که گفتیم اشکار شدن مبادلات اسلحه بین اسرائیل و ایران تن عراق را تقویت بیشتری بخشید .

ایران از آغاز جنگ اعلام نمود که قصد صادر نمودن انقلاب را از طریق جنگ دارد .

البته در بخش دوم این نوشتار به سخنان خمینی در آغاز سال نو ۱۳۶۴ اشاره خواهیم نمود و خواهیم دید که خمینی اصلاً منکر این قصد شده ، میگوید که جمهوری اسلامی فقط قصد دفاعی داشته و نه تهاجم و جنگ . در هر صورت تحریکات ایران دایر بر صادر نمودن به اصطلاح انقلاب خویش و بر پا کردن سالیانه تظاهرات در مکه توسط " حجاج ایرانی " عربستان را نگران ساخته و این کشور را بویژه به از اجلاس فیض به پشتیبانی مستقیم از عراق میکشاند . در جریان این گردهمائی سوریه در مقابل عربستان و عراق در کنار او عربستان

قرار میگیرد، بدین طریق حمایت سوریه و لیبی از ایران و پشتیبانی عربستان و کشورهای خلیج و اردن ... از عراق رسمیت بیشتری مییابد.

از پیامدهای دیگر این جنگ میتوان از نابود شدن تاسیسات نفتی ایران، نابود شدن تاسیسات بندر خمینی، و خانه خرابی و آوارگی میلیونها ایرانی ای یاد کرد که گمان میکردند با روی کار آمدن دار و دسته ارتجاع، قلمرو قبرستانها محدود و آبادانی و رشد اقتصادی صنعتی برای کشور به از مغفان خواهد آمد. در خارج از ایران میلیونها ایرانی بدون کار و اغلب بدون اشتغال به تحصیل آواره شده گناه از طریق غیر اصولی امرار معاش میکنند. تهران با سازماندهی و تربیت تعداد معدودی از هواداران خویش در کشورهای خلیج به تحریکات دست میزند، این اعمال باعث شده که وضعیت کارگران ایرانی که از سالها پیش زندگی خویش را در این مناطق برپا کرده بودند، شهید قرار بگیرند و هر ماه عده زیادی از زحمت کشان مهاجر ایرانی به عناوین مختلف مورد آزار قرار گرفته - کار خود را از دست دهند و گاه بدون هیچ رابطه ای با عناصر رژیم، اخراج میشوند.

در هر صورت بدنبال اخراج عراق از ایران و یورش ایران برای تصرف عراق، این کشور که فاقد پتانسیل مردمی برای تقویت جبهه های خویش میباشد، با استفاده از تجهیزات پیشرفته نظامی خویش به حملاتی کور علیه مردم بی دفاع ایران برخاست، رژیم ایران بالعکس، از یک سو در حملات زمینی خویش موفقیت هایی کسب نمود و از سوی دیگر قصد نداشت با فرستادن موشک های زمین به زمین مردم عراق را به گرد صدام بسیج نموده و نسبت به حکومت آینده اسلامی و دست نشانده خویش منفعل سازد. ولی از یک سال ونیم پیش تا کنون به نظر میرسد که ایوان توانایی جلو بردن یک جنگ تمام عیار را ندارد. به ویژه آنکه دیگر تمایل زیادی از طرف مردم برای رفتن به جبهه ها ایران نمیشد و بی حجب نبود که رژیم به اقداماتی نظیر ایجاد

نمایش جنگی در خزانه تهران و تهدید و تشویق های اخراطی برای به سر باازی کشانشدن جوانان و کامیون داران جهت کمک رساندن به جبهه ها و غیره نموده.

با شروع جنگ در اواخر زمستان ۱۹۶۳، تهران دیگر متقاعد شد که اولاً دیگر نمیتواند انقلاب را صادر کند و حکومتی اسلامی در عراق برپا سازد و دوم اینکه از نظر نیروی زمینی نیز توانایی پیش روی ندارد. بنابراین شهرهای دلیلی که مانع میشد از اینکه ایران شهرهای عراق و مردم غیر نظامی این کشور را زیر بمباران هوایی و موشک های زمینی به زمین بگیرد، وجود نداشته نتیجتاً دو کشور برای منصرف نمودن یکدیگر و نشستن پشت میز مذاکره با موضعی قوی، اقدام به بمباران متقابل مناطق غیر نظامی و گروگان گیری مردم بیگناه کردند.

استعمارگران جماران که تا دیروز خواستار جنگ و سرنگون سازی صدام و رفتن به قفس بودند، بعد از شکست های اخیر، بطور صد اوم از سازمان ملل میخواهند که دخالت نمایند تا جنگ پایان گیرد. در حالی که همین رهبران ریاکار تا دیروز برای انستیتوسیونهای بین المللی اعتبار و مشروعیتی قائل نبودند. خمینی که تا دیروز از زبان رئیس مجلس خود و رفسنجا - بی از موضعی بالا و با لحنی تحقیر آمیز فریاد میزد "کشورهای منطقه شیطنت نکنند و گرنه تنبیهشان میکنیم" امروز کاردار سفارتش در کویت خطاب به مقامات این کشور مینویسد: مگر ما چه کردیم که با ما اینچنین میکنند؟! البته شکست اخیر ناشیانه توسط نشریات رژیم انکار میشده. اما سخنان خمینی خطاب به رفسنجانی، موسوی، خامنه ای، اردبیلی و ... در آغاز سال نو، نه تنها شکست فوق را رسمیت بخشید، بلکه بیانگر "آش استراتژیک" جدیدیست که استعمارگران حاکم برای مردم ایران میپزند.

ب - شکست رژیم و فصلی جدید در رابطه مردم با رژیم

صبح اول سال نو جمعی از رهبران جمهوری نظیر خامنه ای، اردبیلی، رفسنجانی و موسوی برای عرض تبریک و تهنیت سال نو به حضور خمینی

بر بیستی جبرگرایانه خویش شکست و خیانت‌هایش را گردن خدا می‌اندازد و میگوید: اگر اینطور شدیم که از خودمان یک چیز مایه نگذاشتیم هرچه هست از اوست و بعد برای آماده نمودن اذهان عمومی و دادن چراغ سبز برای صلح نکیت بار خویش ادامه می‌دهد: اگر جنگ میکنیم برای اطاعت خدا باشد اگر صلح میکنیم اطاعت خداست.

دیگر همه میدانند که مسبب تداوم جنگ خمینی استعمارگر بوده و علت نیز، انگیزه اش برای انتقال مکانیکی انقلاب به اصطلاح اسلامی به عراق میباشد. این ریا کار که از چند سال پیش تا بحال با صدای گوش خراش، شعار جنگ تا پیروزی را از بلندگوهای ارتجاع سر میداد بدنبال شکست اخیر به یکباره چرخشی کرده عملکرد و مواضع خویش را نه جنگ جویانه و تهاجمی بلکه فقط و فقط دفاعی و برای رفع دشمن از اب و خاک قلمداد نموده میگوید:

ما اگر چنانچه در این جنگی که بر ما تحمیل شده است دفاع میکنیم و دفاع کرده ایم و بیرون کردیم این اشخاص جنگجوی مفسد را برای آنست که خدا فرموده است دفاع بکنید. دفاع است ما دفاع میکنیم. اگر هم فرموده بودند که نه بروید جنگ بکنید میرفتیم جنگ میکردیم. مشظا میبینیم که این صودی ریاکار که میگفت قرآن یعنی کتاب جنگ؛ یکبار عراقیان را این اشخاص جنگجو خوانده خود را تلویحا صلح جو و دفاع کننده اعلام مینمایند. بعد هم عملکردهای خود را ناشی از اراده الهی دانسته انچنانکه گویی شب عید بر او وحی نازل شده که اکنون باید دفاع کند و به قول خودش حالا چون فرموده دفاع دفاع است ما دفاع میکنیم. ما دامیکه آنها مشغول این کارهای مفسده جویی هستند ما هم باید دفاع کنیم یعنی ما اطاعت امر خدا میکنیم.

خمینی ظاهرا برای آینده مراحل مختلفی را پیش بینی میکند؛ اول اینکه او بطور کامل از شکست اخیر و تحلیل قوای ایران خبر دارد. بنابراین قصد حمله را کنار گذاشته از این به بعد بدفاع خواهد پرداخت و اگر قضیه طسموری خاتمه نیابد که خبروتش زیاد صدمه نبیند؛ صلح نیز خواهد کرد ولی از آنجا که به بازتاب این

میروند. در ابتدا خامنه ای طی سخنان کوتاهی ضمن عرض تبریک طول سال جدید، از رهبر شعبده باز جماران میخواهد که کبوتری دیگر از کسلاه بیرون آورد و خمینی نیز که از خبر شکست ایران در جبهه ها خوب خبر دارد، اینبار جغد میاها.

را که ناشیانه رند سفید بر آن زده از کلاهِ بیرون کشیده خط مشی سیاست شوم داخلی و خارجی آینده کشور را ترسیم مینمایند. در آغاز سخنانش، رهبر مرتجعین ایران ضمن تاکید بر "نصرت خدا" و اینکه همه کارها و حتی جنگ و غیره باید برای "نصرت خدا" باشد و نه برای نصرت خودمان، جاه طلبی را نفی نموده از حضار میخواهد که جبهه نصرت را باز کنند.

در آغاز به نظر میرسد منظور وی جبهه های جنگ است. ولی وقتی تمام گفتار سراسر اشتباهش را بخوانیم متوجه میشویم که منظور او جبهه نصرت داخلی است. چرا که با شروع شکست در جبهه ها تضادهای درونی کشور رشد میابد و خمینی نیز این نکته را خوب میداند و از اینروست که به مخاطبین خود دستسور قتال را صادر کرده و میگوید: وقتی میفرماید که قتال کنید اما برای خدا برای اطاعت اوست. در بند دوم از گفته هایش در ش جمله او پنج بار واژه شکست را بکار میبرد. بدون اینکه مستقیما از شکست اخیر صحبتی به میان بیاورد. او میگوید: اگر چنانچه در جبهه ها هم پیروز نشویم اینجا پیروزیم و اگر این طور نشد شکست خورده ایم از همین حسلا در اوج پیروزی در شکست هستیم، اینجا در اوج و در حقیقت شکست پیروز هستیم!

سخنان فوق بیانگر این است که خمینی متوجه شده است که پیروزی بر عراق در شرایط فعلی امکانپذیر نیست، بنابراین بعد از اهتراف به شکست پیشنهاد میکند که سیاست جهان گشایی را کنار بگذاریم و همین جا را فعلا حفظ کنیم. برای دلداری دادن اطرافیان و معدود هوادارانش میگوید: ما در هیچ شکستی، سرشکستگی نداریم. برای اینکه ما که نمیخواستیم خودمان چیزی بشویم که سرشکستگی پیدا کنیم.

در بند سوم حرفهایش، خمینی با تکیه

قصبه در میان مردم اشراف دارد و میداند که مورد تمسخر امت شهید پرور و اطلاعیه‌های ۲۶ میلیونی قرار خواهد گرفت، خونسردی و بیستفاوتی را موعظه میکند و در مقابل مخاطب‌های خویش به روایت گویی و حدیث پردازی پناه بسته ضمن مقایسه زمان خود با زمان پیامبر می‌گوید: «مامون نیستید از زبان مردم همانطور که پیغمبر اکرم مامون نبود، برای او آن همه گفتند، که لکن آنها برای آنکه کارشان برای خدا بود، از اینکه بگویند: فرض کنید مگر امیرالمومنین نماز هم میخواند مگر علی نماز هم میخواند که توی مسجد او را کشتند» از این ناراحت نمیشود! در جملات مشخص است که خمینی نمیگوید که مامون نیستیم چرا که مثل همیشه تقصیرها را بگردن اطرافیان انداخته خود را منزله از سخنان مردم میدانند و میگوید مامون نیستید یعنی همه تقصیرها از شماست و مردم هم پشت سر شما حرف میزنند ولی ناراحت نباشید چون پشت سر امیرالمومنین هم بفرگویی میکردند.

از سوی دیگر خمینی واقف است به اینکه بخشی از دولتمردان و مرتجعین همراهش از مدتها قبل مخالف ادامه جنگ بوده اند و این مخالفت را یا با فرغر و یا از ترس تکفیر و از دست دادن سمت خویش با جملاتی نظیر «آقا کمی هم به فکر کشاورزی و اقتصاد باشیم و در عین حال تنور جنگ را هم داغ نگاه داریم» ابراز میداشته اند. بنابراین بعد از شکست زمینه زیادی برای بروز شکاف در چارچوب مجریه و مقننه وجود دارد و اگر به موقع اقدامات لازم به عمل نیاید شکاف در رهبری و مقامات بالا به پایه‌ها که از مدتها قبل دارای مسئله هستند فرصتی خواهد داد که خود را کنار بکشند. بر عکس نشان دادن چهره ای متعدد در مرکزیت پایه‌ها را لااقل در حالت بی تصمیمی و نیمه انفعال باقی خواهد گذاشت مشخصا وضعیت اخیر برای ارتجاع حاکم مقرون به صرفه است. چرا که در غیر اینصورت بخشی،

قابل توجه از سپاه و نهادهای ضد مردمی دیگر برای رژیم به صورت خطری جدی در خواهد آمد. به همین دلیل خمینی در سخنرانی اخیرش مکررا از کادرهای جانشین خویش می‌خواهد که هر چه بیشتر وحدت را در عرصه قدرت خویش تحمیل نمایند چرا که بقول خمینی «اگر کسی يك كلمه بگوید که به این وحدت مدمه بزند او مصیبت کار که هست هیچ خاثن که هست هیچ مصیبت يك معصیتی است که ممکن است يك کشوری را به هم بزند» بخوان دودمان خودش و ارتجاع را بر باد میدهد). به عبارت رساتر او میدانند که شکاف در کادر رهبریت شکاف در پایه و رهای بخش عظیمی از هوادارانش را به دنبال خواهد داشت و نهایتا ستونهای جمهوری فرو خواهند پاشید.

او خوب میداند که پایه هایش بطرف انفعال سوق داده شده اند و بر عکس کسانی که تحت شرایط اختناق به کافر، ملحد، منافق، شرقی امریکایی ... متهم بوده اند و انتظاریار روز موعود را میکشند، با بروز شکست فعال شده وضعیتی تهاجمی بخود خواهند گرفت. او خوب میداند که تعداد «چراها» بالا خواهد گرفت و «فرزند کشته‌ها» شوهر کشته‌ها «برادر کشته‌ها» چه در جنگ و چه در سایه‌های رژیم فریاد «چراها» و «مرگ برافشان را از خانه‌ها خارج نموده برخوابانهای کارزار خواهند پاشید. و به همین دلیل به مخاطبهایش می‌گوید «با یکدیگر تنازع نداشته باشید» اختلاف نباید داشته باشید صا باید وحدت داشته باشیم یعنی حفظ کنیم وحدت را».

خمینی استعمارگر قرن میداند که اگر از یک گوشه بند را اب بدهد دیگر جلوی این سیل خروشان مردمی را نمیتواند بگیرد. میدانند که اگر نهفته‌ها افشا شود برخی از هوادارانش نیز یا از مستی خارج شده و آگاه میشوند و یا عاقل و بی علت نیست که می‌خواهد بعد از فرو نشینی جنگ اختناق را گسترش بیشتر بخشد. در

سرفکون باد دیکتاتوری استعماری حاکم

دنیا. امروز میخواهد خود را پرچمدار صلح نشان دهد. عقب نشینی رژیم، طلایه پیام خونهایی است که میگویند: صبح نزدیک است.

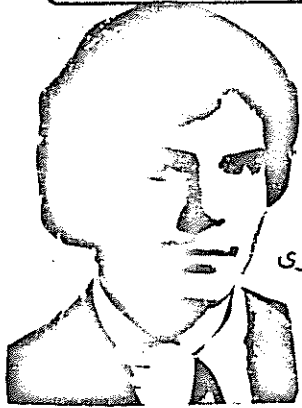
همین رابطه او تاکید میکند که: «وقتی يك سستی باشد انوقت ان چیزهایی که گفته میشود در انسان تاثیر میکند. تاثیرش هم کم کم زیاد میشود. يك وقتی انسان هم میشود از ان وری» رهبر استحصاری حاکم میدانند که بخش عظیمی از دوستان ان گیش در استانه «ان وری» شدن هستند. بنابراین بعنوان مطمئنترین، راه چاره را اختناق هر چه بیشتر دانسته اضافه میکند «اگر این جهت را ما محکم کردیم که ما برای خدا میکنیم».

روشن است که خمینی قصد شومی برای مردم ایران در سر میپروراند و برای اینکسار لازم میدانند که از جهت دیپلماسی بین الملل حمایتها و پشتیبانیهایی را جذب کنند و دیکتاتوری خود را تا ۱۰ سال، انچنانکه در آغاز گفتارش میگوید تداوم بخشد، او میدانند که دیگر مردم به شعار تو خالی و کنایه نه شرقی و نه غربی او پی برده اند. او فهمیده است که دیگر نمیتواند بدوش

توده ها سوار شود و قدرتش از کوجه ها و خیابان ها جمع شده و در دست سپاه «جاویدانش» قرار گرفته است و به همین علت یکباره شعار «نه شرقی و نه غربی» خود را کنار گذاشته شعار هم شرقی و هم غربی هم جمهوری ننگین به اصطلاح اسلامی را سر دانه عاجزانه میگوید «اگر شرق با ما بسازد و نخواهد با ان طمطراق شرقیت خودش را نشان بدهد، ما اهل جنگ نیستیم. اگر غرب هم همینطور باشد نیستیم» (خمینی اطلاعات فروردین).

سخنرانی اخیر، در واقع بیانگر رسمیت یافتن فصل جدیدیست که در دفتر مبارزات مردم ایران با قدرت تا مفرق در خون خمینی باز میشود. سال از جنگ گذشت و دو دیکتاتور منطقه امیال هاکیاول گونه خویش را با خون ۵۰۰ هزار جوان سیراب نمودند خمینی، یعنی علت العلل جنگ با اصطلاح تحمیلی بعد از وارد نمودن بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار خسارت مالی برای ایران و بعد از اعلام بیش از ۴۰ هزار تن از هم وطنانمان در داخل و در بیرون در نمودن موج عظیمی از جوانان کشورمان در

از (ت-ی) احمدی **بیاد آر...**



«بیاد ابلاغر شهید»
«بهر روز سامانیپور»

بدانسان که ابرهای بهاری
از پس پرده ها
مروارید تورا به غنیمت

بر زمین تشنه به حسرت کشته شده
می افکنند

بیاد آر ز پژمرده گل گمشده ما

بدانسان که خورشید

در حله گاه خویش

خونین میشود

بیاد آر ز تشنگی کویر پاک

بدانسان که از خاک

روید گل سرخ

بیاد آر ز تهی سفره غمگین دماوند

که از هر سویش

خفاشی در کمین اش

بدانسان که لاله در مستی خویش میشکند

بیاد آر ز پور گمشده یوسف □

دنیاله مقاله زن

خرافی را به شیوه انقلابی دگرگون
میکنند» (۱)

محمد برای تغییر نظام ارزشی اجتماعی، که با نهادها و سنت‌ها و سیستم اخلاقی خاص خود شکل گرفته است، به جنگ محتواها می‌رود. برای انتقال ارزشها و ملاکهای نوینی که در دستگاه ایدئولوژیکی اسلام معنی و مفهوم پیدا میکنند، به ذهنیت جامعه، به سنت‌های ریشه دار در ذهنیت توده‌ها، در تمامیتش نمی‌پردازد. چرا که در این صورت برای تعمیم سیستم فکری خود و نفوذ اجتماعی و فرهنگی ایدئولوژی اسلامی، با مقاومتی شده‌های سنتی روبرو خواهد شد. مقاومتی که عنصر پیشگام انقلابی را - چنانچه هر پیام آور جدید را - به انزوا و طرد خواهد کشاند.

با نگهداشتن سنت‌ها مثلا سنتی چون بیعت فصاحت، بلاغت و شعر، سنتهای جنگی، هم پیمانی، پیوند برادری، تعدد زوجات، حج، غسل و... که قبل از اسلام در جامعه قبایلی وجود داشته است و محتوای ایدئولوژیکی و سیستم اعتقادی جدیدی را در آنان جایگزین میکنند. پیامبر با پرشی انقلابی، سنت بت پرستی قبائل نژادپرستانه حج را به سنتی تبدیل کرد که کاملا مغایر و متضاد محتوای اولیه اش بود و این پرش و حرکت انقلابی به شکلی انجام گرفت که مردم عرب آشفته‌گی و گسستگی با گذشته و درهم ریختن همه ارزشها و مقدساتشان را احساس نکردند، بلکه احیاء و تحقق با تمایز شدن و تصفیه و تکامل سنت همیشگی‌شان را احساس کردند. در حالیکه از بت پرستی تا توحید را، که قرنهای بسیار و دوره‌های تاریخی متعدد فاصله است - پیغمبر ناگهانی و انقلابی طی کرد و فوری تر و ناگهانی تر از هر انقلاب فرهنگی و فکری بی آنکه جامعه متوجه بشود که از گذشته اش بریده و همه بناها و نهادهایش فرو ریخته است (۲).

شیوه برخورد پیغمبر را با مسئله زن نیز باید با در نظر گرفتن این متدولوژی عام در زمینه مسائل اجتماعی فهمید. در

تنها با تبیین این دو محور عام است که میتوان نقش مخرب یا سازنده حرکتهای بنیادین اجتماعی را که اسلام سر چشمه ایدئولوژیکی آن بوده است، دریافت. بررسی قوانین و اصولی که عمدتاً زمینه‌های سیاسی و اجتماعی داشته اند و - بنابراین - در شرایط متحول، اشکال متحول پیدا میکنند - در شکلی انتزاعی و ازلی و با فاکتور گرفتن از این دو پارامتر، محقق را - چنانچه معتقدرا - به نتایجی میرساند که فرسنگها از خاستگاه حقیقی آن فاصله خواهد داشت.

الف - متولوژی محمد با سنت‌ها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه: "انقلاب در درون سنت‌ها، با حفظ فرم اصلاح شده آن".

شیوه‌ای کنه در مبارزه اجتماعی برای اصلاح وجود دارد، بر حسب بینش‌ها و مکتبهای اجتماعی عبارت است از:

۱ - روش سنتی و محافظه کارانه؛

رهبر محافظه کار اجتماعی چنین پدیده‌ای را با همه خرافاتی بودنش حفظ میکند. چون "سنت" است و محافظه کار و سنت گرا، نگاهبان سنت، چه آنرا شیرازه وجودی ملیتش می‌شمارد.

۲ - روش انقلابی؛ رهبر انقلابی، به شدت و ناگهانی این پدیده را ریشه کن میکند. چون سنت خرافی کهنه و ارتجاعی و پوسیده است.

۳ - روش اصلاحی و تحولی؛ رهبر اصلاح طلب می‌کوشد تا یک سنت را به تدریج تغییر دهد و زمینه را و عوامل اجتماعی را برای اصلاح آن، کم کم فراهم آورد و آنرا رفته رفته اصلاح کند. اما پیغمبر اسلام، کار چهارمی میکند، یعنی سنتی را که ریشه در اعماق جامعه دارد و مردم نسل به نسل، بدان دعوت کرده اند و به طور طبیعی عمل میکنند، حفظ میکند. شکل آنرا اصلاح مینماید، ولی محتوا و روح و جهت و فلسفه عمل این سنت

جامعه ایی که " زن " نه تنها از همه مفاخر اجتماعی ، انسانی محروم است بلکه زنده به گور کردن او نیز يك عمل مستحب و ارزشمند تلقی میشود . در جامعه ای که زن از همه صحنه های اجتماعی ، سیاسی و فکری نیز غایب است و اساساً به عنوان يك موجود " ذی شعور " نفی میشود ، محمد چه میکند؟ وی از يك سو با ارائه جهان بینی توحیدی ، میکوشد پایه های فلسفی شرك و دوگانگی را نه تنها در جهان که در اجتماع و در طبقات ، و در نتیجه در میان همه احاد بشری ، سست کند و تلقی جدیدی را در ذهنیت عقب افتاده جامعه دانشین سازد . بنا براین در وهله اول با به تهاجم گرفتن پایه های تئوریک دوگانگی ذاتی زن و مرد و با طرح اصل تساوی همه افراد بشری در نظام توحیدی ، ازلیت و الوهیت پست بودن زن و برتری مرد را از اساس بی مورد میکند .

محمد برای تحقق عینی این اصل ایدئولوژیک - یگانگی و وحدانیت ذاتی بشری - در اجتماع جاهلی زمان خویش ، از چه شیوه ای استفاده میکند ؟ رسالت اساسی عنصر موحد ، پذیرش و فهم این شیوه است . چرا که کلیه قوانینی که تحت عنوان " تعدد اجازات " یا " قضاوت " ، " آرث " ، مطرح میشوند ، همه عبارتنند از پاسخهای مقطعی و عملی و تکنیکی برای تحقق این اصل ایدئولوژیک - تساوی حقوق زن و مرد در شرایط مشخص ، بنابراین متغیرند و غیر ازلی . از این رو خود این قوانین حکمهای ثابت و همیشگی نیستند و در شرایط مشخصی مصداق پیدا میکنند . قرینه سازی يك طرفه این قوانین ، پذیرش آنها به عنوان اصول بنیادی اندیشه اسلامی ، در کی سنتی ، ارتجاعی و غیر دینامیک است از جوهره پویای این ایدئولوژی . اما جوهر ثابت در این رابطه ، همان متدولوژی محمد است در برخورد با مسائل اجتماعی ، برای به عینیت در آوردن اصول اعتقادی ثابت ،

حال ببینیم ، محمد با استفاده از این متدولوژی ثابت ، عام و قابل پذیرش

در همه شرایط ، در جامعه خاص عرب چه کرد؟ محمد در اجتماع عرب جاهلی ، زن را جایگاه و مقام اجتماعی و ویژه ایی میبخشد . در اولین سالهای طرح اسلام به عنوان يك جهان بینی و ایدئولوژی جدید زنان را از اولین مخاطبین این دعوت نوین ایدئولوژیک قرار داد (۳) در کنار مردان از زنان نیز بیعت اعتقادی و سیاسی میگرفت و به عنوان يك رای آزاد ، آگاهانه و مستقل در مقابل دیگر اراء برآن تکیه میکرد . در کلیه جنگها ، شرکت فعال زنان را به عنوان نقش کمکی فراموش نمیکند . " گروهی از دختران مدینه میخوانند در جنگ حنین شرکت کنند (حنین بین جده و مکه است ، یعنی باید ۶۰۰ تا ۷۰۰ کیلومتر فاصله بروند و از آنجا بروند به طرف مضر) میخوانند به جنگی که چند ماه طول میکشد ، بروند . ده الی ۱۵ نفر از دختران ۹ - ۱۰ - ۱۱ ساله مدینه يك گروه میشوند که بیایند پیش پیغمبر و بگویند ما میخواهیم ما را برای خدمت پرستاری در این جنگ ببری و پیغمبر هم اینها را سوار میکند و به عنوان يك گروه پرستاری جنگ (میبردشان (۴)

" مسجد النبی ، يك پایگاه همه کارهای اجتماعی است ، هر گوشه اش يك انستیتوسیون اجتماعی جا دارد . يك گوشه اش خیمه رفیده است . رفیده زنی است که بدستور خود پیغمبر در مسجد خود پیغمبر ، که معبد اسلام است يك خیمه رسمی زده و آنجا برای مداوا و بستری کردن بیماران و مداوای محرومین جنگ مسئول میشود . رفیده همراه چند زن مدتی به دستور پیغمبر در خود مسجد يك موسسه برای درمان و پرستاری بیماران داشته و این سنت هشتاد و نه ساله در اسلام وجود داشته است " (۵)

می بینیم که بر خورد اسلام با زن زندانی جاهلیت قومی در ۱۵۰۰ سال پیش چگونه است . عربی که از شنیدن دختر بود فرزندش شرم پریشانی اش می نشست و گناه از شدت خشم به گورش میسپرد . امروز با چهره جدیدی از زن روبرو میشود . در نهضت جدید ایدئولوژیک ، زن مجاهد موحد مسلمان را

در جامعه عرب و با شناخت و درک روشن يك انقلابی از سنت ها و نهادهای فرهنگی جامعه خویش از چه متدی استفاده میکنند و در بطن این تحول فرهنگی در متن اجتماع زمان خویش تا کجا موفق میشود.

بنا بر این آنچه رسالت يك انقلابی موحد را تعیین میکند، فهم و درک این متدولوژی عام و تحقق بنیادهای ایدئولوژیک اسلام مبتنی بر شناخت دقیق از شرایط، سنت ها و نهادهای فرهنگی جامعه خویش است. چراکه عمدتاً این متدولوژی و بنیادها است که در این سیستم، ثابت است و لایتغیر و احکام صرفاً روش و قوانین تحقق این اصول در شرایط خاص زمان پیغمبر است.

ب- سرنوشت اصول و مبانی ایدئولوژی اسلامی در آمیزش آن با سنت های قومسی در ایران:

«مذهب و سنت را وقتی یکی کردیم و اسلام بی زوال را نگهبان اشکال زوال پذیر زندگی و جامعه ساختیم و انرا با عقاید

رسالت روشنفکر مذهبی، در این عصر روشن کردن مرزهای سنت و ایدئولوژی در ذهن توده ها ست تا در دفاع و یا حمله نسبت به این اصول از شناسایی صحیح و دقیق فکری حوزه بحث برخوردار باشد.

موروثی قومی و پدیده های فرهنگی و تاریخی اشتباه کردیم، انگاه زمان که حرکت میکند و در مسیر راهش، سنت ها، عادات و اشکال زندگی و روابط اجتماعی و پدیده های قومی و تاریخی و نشانه های فرهنگی قدیم را می رويد و می برد. مذهب را و اسلام را هم با آنها اشتباه میکند و همه را به يك چوب میراند و اکنون مگر این دو اشتباه بزرگ را از هر دو طرف احساس نمی کنیم؟ به چشم نمیبینیم؟ (۷)

اسلام را از هنگامی که از شکل يك ایدئولوژی دینامیک و خلاق که بر مبانی اعتقادی ثابت و روشهای عملی متحول استوار است، در آوردند و به يك فرهنگ تبدیل ساختند، مرزهای سنت و ایدئولوژی

در کنار و پا به پای خویش میبینند در جنگهای سیاسی و مبارزات بر علیه قومیت جاهلی وی را فعال و در صحنه و متحد خویش می یابد.

میبینند که پیامبر این نهضت فکری زنان را چنانچه مردان را هم پا و متحد خطاب پیام خویش قرار میدهد. با آنها به صحبت مینشیند. نمونه سمبلیک برخوردار محمد با زن در اجتماع عرب، شیوه رفتاری است که با فاطمه به عنوان مظهر زن مسلمان دارد. با ارائه مظاهر آرمانها و ویژگیهای اعتقادی اسلام به فاطمه و سخت گیری در مورد تبعیت از آنان، از يك سو میکوشد، زن پندوی عقب افتاده را ارتقاء وجودی دهد و آنچه «هست» را به سوی آنچه «باید باشد»، بکشاند.

تعمیم احکام و قوانین اسلام که در شرایط خاص و ظرف مکانی - زمانی خود فهم میشود، جدا کردن آن در کل سیستم ایدئولوژیک، بدون در نظر گرفتن متدولوژی عام پیغمبر، قرینه سازی های غیرپویا و منحنی از حادثه های تاریخی، عمده ترین ویژگیهای ارتجاع فکریست.

ارزشهای نوین فکری را جانشین ملاکهای منحنی و خرافی در ذهن او سازد و از سوی دیگر با تکیه بر اهمیت و نقش او در این نهضت جدید، جایگاه اجتماعی ویژه ای بداند بخشد. یعنی قبل از اینکه زن بودنش را ملاک قرار دهد، سعی دارد انسانی طراز مکتب ارائه کند و سپس با تکیه و اهمیت دادن به چنین زنی در جامعه، در انظار و اذهان عرب جاهلی، اصل تساوی زن و مرد را در نقش توحیدی و نظام اعتقادی اسلام جا بیندازد. در حوزه فعالیتهای اقتصادی نیز، اسلام برای زنان حق استقلال اقتصادی فائل میشود. در اسلام زن میتواند بدون دخالت شوهر تجارت کند، کار کند و درکار تولیدی، مستقیماً و مستقلاً دست مایه اش را بکار بیندازد و به عبارت جامع تر استقلال اقتصادی دارد. (۶)

روشن است که محمد برای تحقق توحید اجتماعی و نیز امر تساوی ذاتی زن و مرد

است که ارتجاع را در حوزه مسائل فکری متشخص میسازد.

مسئله زن نیز در همین چهارچوب فرهنگ قابل ارزیابی است. اگر محمد با شناخت از سنتهای اجتماعی و با اعتراف بدانها میکوشید تا زن را هرچه بیشتر به صحنه اجتماعی و مبارزاتی بکشانند، با طرح استقلال اقتصادی او، با ارتقاء او به سطح يك انسان طراز مکتب، با گرفتن بیعت سیاسی - فکری از او، با شرکت دادنش در مسیر سرنوشت نهفت نوین فکری، جایگاه و مقام ویژه ای بدان بخشد و در برابر فرهنگ قبایلی و منحنط "زن مادون پنداری" جبهه بگشاید، ارتجاع مذهبی بر آن است تا با قرینه سازی و تعمیم قوانین ۱۵۰۰ ساله بر جامعه امروزین و بنیادی کردن اختلاف زن و مرد در همه سطوح فکری، اجتماعی، اقتصادی (X) و پذیرش سنتها به عنوان قوانین ازلی و الهی، زن را به عقب ترین سطوح فکری - اجتماعی براند. محمد بر سنتها تکیه میکند برای ارتقاء زن و برای تحقق اصل برابری، بدون آنکه از نفوذ و گسترش فکری خود بکاهد. ارتجاع بر سنتها تکیه میکند، برای عقب نگاهداشتن فکری - اجتماعی زن. این است فرق بنیادین میان آنچه که امروز اسلام نام گرفته است و چهره راستین آن.

خلاصه کنیم: رسالت اساسی موحد انقلابی چیست؟ ۱ - شناخت متدولوژی محمد در برخورد با قوانین و سنت های متحول اجتماعی
 ۲ - شناخت بنیادها و اصول شایسته ایدئولوژی ۳ - پرهیز از قرینه سازیهای هکاتیکی با برخورد محمد در شرایط خاص خود.

ج - "رهبر زن" یا "زن رهبر"؟

معرفی مریم قجر عضدانلو به عنوان همردیف مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران و پس از مدت کوتاهی، معرفی وی به عنوان همسر مسئول اول این سازمان تحت نام انقلاب نوین ایدئولوژیک، و با

در هم آمیخته و مکتب را جامه عادات قومی پوشاند. در این مسئله زن و اصل تساوی با مرد نیز به عنوان یکی از پایه های تفکر ایدئولوژیک اسلام از این استداله فرهنگی - سنتی، مستثنی نشد. ملاکها و سنتهای قومی در رابطه با مسئله زن، که بر پایه مرد سالاری و مردمحوری شکل گرفته بود و نیز تفکر بسته و منحنط ارتجاع مذهبی که با فراموش کردن آگاهانه و ناخودآگاه متدولوژی پیغمبر و تعمیم قوانین و احکام که صرفاً در شرایط خاص اجتماع و زمان محمد مصداق پیدا میکردند، با برابری اجتماعی فرهنگی و جنسی زن و مرد را تنها پایه های فکری و توجیهات مذهبی داد، که بر سنت قومی نیز تکیه کرد و در اذهان، بدل به قوانین لاتغییر الهی ساخت. این است که امروزه به تعبیر شریعتی، نهفت جدید روشنفکری که آزادسازی فکری جامعه را اراده کرده است، برای مبنا قرار داده است. ایدئولوژی اسلامی رازیرسئوال میبرد و مذهبی نیز برای دفاع از اسلام به دفاع ناآگاه از سنتها میبرد. از رسالت روشنفکر مذهبی، در این عصر، روشن کردن مرزهای سنت و ایدئولوژی در ذهن توده ها است تا در دفاع ویا حمله نسبت به این اصول، از شناسایی صحیح و دقیق فکری حوزه بحث برخوردار باشد.

ارتجاع مذهبی که بنا بر ماهیت بسته و عقب افتاده خویش، همواره رسالت وجودی خود را در پذیرش و توجیه وضع موجود مبیند و نیز فهم يك اجانبه اش از روح قوانین و مبانی ایدئولوژی اسلامی، نقش اساسی را در این مخدوش سازی "سنت و ایدئولوژی" به عهده دارد. تعمیم احکام و قوانین اسلام (در مورد زن، اوست) اقتصاد، قضاوت و ... که در شرایط خاص و ظرف مکانی و زمانی خود فهم میشود، جدا کردن آن از کل سیستم ایدئولوژیک و بدون در نظر گرفتن متدولوژی عام پیغمبر، قرینه سازی های غیر پویا و منحنط از حادشه های تاریخی اسلام و ... عمده ترین ویژگیهایی

تکیه بر سنت نبوی در دو سوال عمده را
پیرامون خویش دامن زده است :

۱ - میزان هم سوئی و انطباق این عمل
با اصول و معیارهای ایدئولوژیک اسلام انقلابی؟
۲ - ارتقاء زن مجاهد به مقام رهبری،
فرمالیسم یا واقعیت؟

ارزیابی سوال اول به خصوص از این
رو ضروری است که رهبریت سازمان با
استناد به سنت نبوی و داستان زینب و
زینب و بنیز با طرح انقلاب ایدئولوژیک
میکوشد به این تصمیم گیری که به تعبیری
عمدتاً بر ملاحظتهای تشکیلاتی - سازمانی
استوار بوده است، سیمائی ایدئولوژیک بخشد.
یعنی با تصمیم ضرورتهای سازمانی و تصمیم
گیریهای خاص رهبری به سطح مبانی و چهارچوب
ایدئولوژی اسلام - و نه تحقق اصول فکری و
اجتماعی ایدئولوژی در چهار چوب حرکت
سازمانی و سیاسی - فهم شویستی را از برخورد
دینامیک با مکتب ارائه دهد!

از این رو است که باید از یک سو حادثه
تاریخی ای را که به آن استناد شده است به
بررسی نشست و از سوی دیگر شیوه خوردن با سنن
نبوی - قرینه سازی یا کشف متدرا در فهم
مترقی آن شناخت.

۱ - برخورد با سنن نبوی :
داستان زینب و زینب چه بوده است؟ زینب
دختر عمه پیامبر از خاندان **حقیق**، اشراف
زاده قریشی است. زینب بن حارثه غلامی است
که از شام به اسارت گرفته شده و به خانه
خدیجه آورده شده است. پدر زینب که به قصد
ازاد کردن وی به مکه میاید با مخالفت
زینب که ترجیح میدهد نزد پیامبر بماند روبرو
میشود. محمد که شایستگی زینب را خوب
میشناسد وی را آزاد میکند و به عنوان
پسر خوانده اش معرفی مینماید. "فرزند -
خواندگی" اگر چه در عرب رسم متداول بوده
است و حقوق اجتماعی تازه ای را برای فرزند
خوانده تامین میکرده است. اما حیثیت
اجتماعی یک انسان آزاد را در ذهنها
نمیتوانست داشت. از این رو محمد میکوشد
تا با تعویض مأموریتها ی مهم و مسوول

مشورت قرار دادن زینب در امور اجتماعی
و سیاسی و نظامی و... برابری حقوقی
و اجتماعی وی را با یک انسان آزاد نشان
دهد. تصمیم محمد بر ازدواج زینب نیز که یک
اشراف زاده قریشی بود با زینب غلام آزاد شده
در همین مسیر بود. او با پیوند میان این
دو شخصیت که از پایگاههای اجتماعی و نسبتاً
متفادی بودند، قصد داشت تا این سنت
جاهلی که ازدواج مولی را از نظر حیثیت
اجتماعی سنگ میسازد، از اساس بی پایه
کند و این است که خودش در این باب پیش
قدم میشود یعنی با این عمل، یک سنت ارتجاعی
چا افتاده در جامعه جاهلی را زیر سوال
برده و قوانین جدید ارزشی را جایگزین
میکند.

عدم یگانگی طبقاتی، اجتماعی، فکری
میان این دو فرد از تداوم این ازدواج جلو
میگیرد و زینب به کرات و مصرانه خواستار
جدائی زینب میشود. محمد که در اغماز
میکوشید این پیوند را مستحکم نگاه دارد
با مقاومت و طرف روبرو میشود.
در نتیجه به جدائی این دو رضایت میدهند
زینب اکنون زن طلاق گرفته یک غلام بوده است
دیگر امکان ازدواج دوباره با هیچ یک
از شخصتهای متمول اشراف قریش را ندارد.
در ذهن عرب جاهلی ازدواج با زن سابق
غلام ننگی شمرده میشود که حتی شالوده های
ان را در تفکر نومسلمانان آن دوره نیز
میتوان دید. از سوی دیگر محمد که خود را
مسئول این ازدواج نا همگون و در نتیجه
در بدری زینب میداند و نیز علاقه پنهان
زینب را به خود احساس میکند، این ازدواج
را میپذیرد. اما شك و تردید در او بسیار
است، چرا که سنت ازدواج با همسر غلام
در جامعه جاهلی عرب امری قبیح و دون مایه
است و هیچ اشراف زاده اصیل زاده ای تن به
چنین ننگی نمیدهد. محمد نیز که پروردگار
این سنتها است و در این محیط رشد یافته،
در شك و تردید به سر میرد، اما فرمان
وحی وی را از شك و شبهه بیرون میآورد،
فرمان وحی روشن میکند که هنگامی که همسر

به دلیل عدم توافق فکری - اخلاقی نتوانستند به زندگی با یکدیگر ادامه دهند جدا شوند حتی اگر وی غلام آزاد شده بود و زن همسر وی ؛ ازدواج دوباره با وی هیچ زشتی ندارد ، تلاش محمد بر این است تا این سنت جاهلی و طبقاتی که ازدواج با زن غلام را زشت و قبیح میپندارد در هم شکند و خودش پیشقدم میشود.

“بنابراین سه ویژگی اساسی این داستان در این است:

۱ - زید و زینب ، از دو پایگناه طبقاتی متضاد بودند و فقط به خاطر مصلحت اجتماعی و تشویق پیامبر مبنی بر مبارزه با سنت جاهلی “عدم ازدواج با غلام آزاد شده” با یکدیگر ازدواج میکنند.

۲ - از این روست که در هیچ لحظه ای از زندگی‌شان با یکدیگر توافق نداشته اند و همین است که به کرات و مصرانه تقاضای طلاق و جدائی از محمد میکنند.

۳ - با این دو شرط اساسی است که محمد پس از اینکه زینب را میبیند که بی خانمان است و به خاطر یکه‌مصلحت اجتماعی مجبور به ازدواج با زید شده و اکنون تنها و بی تکیه گاه است و از سوی دیگر برای آن بین بردن یک سنت جاهلی که همانا عدم ازدواج با زن سابق غلام آزاد شده است ، تن به ازدواج با زینب میدهد.

بنابراین محمد، پس از اینکه زیستد و زینب به دلیل عدم توافق فکری و اخلاقی جدا میشوند؛ و برای شکستن یک سنت انحرافی جاهلی، این ازدواج را انجام میدهد، و نه اینکه خود وی مبتکر این طلاق گردد و آن هم برای در هم شکستن یک سنت انقلابی و مترقی که همان پیوند دو زوج مجاهد باشد.

این است که استناد به زید و زینب از سوی رهبریت سازمان برای توجیه ازدواج مریم و مسعود ، یک تحریف تاریخی و یک قیاس مع الفارق است .

اما نکته دیگر در رابطه با استناد این ازدواج به سنت محمدی مخدوش نمودن مرزهای برداشت دینامیک و انقلابی از سنت

نبوی و برداشتی يك طرفه ، قرینه سازانه و غیر دینامیک از آن است . اگر موجد مجتهد مسلمان میکوشد مترقی بودن قوانین اسلام و ارزشی بودن متدولوژی محمد را برای تحقق این اصول در شرایط اجتماعی خود اثبات کند ، رسالت دیگرش کشف و دریافت این متدولوژی و اجتهاد خلاق و انقلابی با شرایط اجتماعی خود و شناخت دقیق سنتها و سیستم اخلاقی ارزشی و فرهنگی جامعه اش میباشد . الگو برداری از سنت ها و قراردادنشان در ظرف متفاوت اجتماعی ، فرهنگ سازی ، برخوردی ارتجاعی و منحن است که نه تنها روشن فکر مسلمان را همدریف عقب افتاده ترین جریانهای مذهبی قرار میدهد که اساسا نقش مترقی خود متد محمد را در زمان خویش تحت شعاع قرار میدهد .

۲ - “رهبر زن” ، “زن رهبر”

“دوگانگی تشکیلاتی و خانوادگی بین مریم و مسعود در راس رهبری سازمان و مشروط بودن مریم به همسری غیر از مسعود دست کم در شرایط و موقع کنونی سازمان و انقلاب ما در عمل به درجات زیادی به معنای صوری کردن و عاری از محتوا نمودن نقش مسئول اول سازمان میباشد و این هم یعنی قائل شدن يك نقش عمدتا تشریفاتی برای مریم در کنار مسعود که از یک سو فرمالیسم بورژوازی در امر همدیفی را تداعی میکند و از سوی دیگر فعلیت یافتن ترکیب نوین رهبری ما را تا حدود زیادی ناقص و چه بسا نامیسر میسازد. (۹)

ناقص شمردن نقش رهبری مریم قجر عضا - نلو ، در صورتی که وی مشروط به مرد دیگری باشد و عاری از محتوا دانستن نقش وی در صورتی که به همسری مسعود در نیاید نشانگر درک عمیقاً فرمالیستی از نقش رهبر زن به مثابه يك مقام مستقل و آزاد است ؛ رهبری که باید قبل از هر چیز بر شعورایدئولوژیک و تجارب تشکیلاتی و مبارزاتی خویش متکی و مشروط باشد و نه در تعلق خانوادگیش به ابریشمی بیارجوی معنی پیدا کند . نکته دوم دیگری که نگرش فرمالیستی



در حاشیه خبری...



بازاریان محرومیت

کشیده و درد اسلام و انقلاب

کشیده را در کارها دخالت

دهید. "خمینی"

همانطور که در شماره

پیش اشاره کوتاهی کردیم، به

مناسبت ۲۲ بهمن احمد خمینی

هنگام خواندن پیام پدش

چندین بار ضمن تاکید و اعلام

پشتیبانی رهبر مستضعفان

ایران از بخش خصوصی و تجار

و سرمایه داران گفت: دولت،

بی شرکت ملت و توسعه بخش

های خصوصی جوشیده از

طبقات محروم مردم ۱۰۰۰۰

با شکست مواجه خواهد شد،

و بعد اضافه نمود که

دخالت دادن کسانی که در

امور تجارت و اردن...

از بازاریان محرومیت کشیده

و درد اسلام و انقلاب کشیده

تا متخصصان وارد ۱۰۰۰۰

امور ضروری است (کیهان)

۲۲ بهمن ۶۳)

عبارات اخیر ما را به

یاد برنامه های ضد مردمی

برخی از جناحهای لیبرال

محافظه کار فرانسوی

می اندازد که برای خارج

نمودن صنایع ملی شده

و انتقال آن از بخش عمومی

بدست سرمایه داران از حربه های

گوناگون استفاده میکنند، از

ان جمله است اصطلاح عوام

فریبانه سهام مردمی که

برای شیره مالیدن بر سر

عوام و مغشوش نمودن خطوط

برای درصدی از رای دهندگان

شناور و گیج - بکار می برند

و از این طریق سهام کارخان

نجات بخش عمومی را از طریق

بورس به سرمایه داران واگذار

میکنند.

رژیم که تا دیروز ظاهر

مستضعفین را در زاغه نشینان

میدید با برجیده شدن قدرتش

از خیابانها محرومین را این

بار در بازار می بینند. ولی

از آنجا که از مردم میترسد

همچنان در کنار جاتیبیان و

خیانت های جدیدش مرتباً به

بند تنبان مستضعفین که

همچون "بند ج" در رفته است

دخیل می بندد!

پیش خود گفتیم شاید

در غیاب ما مملکت انجمنان

رشد اقتصادی نموده که

از اربابان آن حالا دیگر طبقات

محروم آن قلمداد میشوند!

ولی تا آنجا که ما بیاد

داریم بخش خصوصی جوشیده از

طبقات محروم مردم در ایران

از سطح فروش چاقاله بآدام

و لبوی داغ فرا تر نمی رفت.

ترکیه و بهره گیری از
جنگ ایران و عراق

بدنبال اوج گیری

جنگ های ایران و عراق

و آسیب پذیر شدن خلیج فارس

و رکود صادرات نفت، پروژه

ایجاد یک خط لوله نفت و گاز

ایران به ترکیه و از آنجا به

یونان و ایتالیا پیش کشیده

شده. برای تحقق طرح مزبور

قرار است همکاری

و قرارداد هایی بین ایران و

ترکیه و چند شرکت چند ملیتی

ایتالیایی صورت پذیرد. از

جانب دیگر یک هیئت عراقی در

۱۴ اسفند ۶۳ وارد آنکارا شد

تا در باره کارهای انجام شده

در مورد دومین خط لوله نفتی

عراق که از خاک ترکیه میگذرد

با مقامات این کشور گفتگو

کند و بدنبال آن وزیر خارجه

ترکیه اعلام نمود که قطر نیز

پروژه ای در دست دارد که بر

اساس آن گاز طبیعی این کشور



از طریق ترکیه به ایتالیا انتقال خواهد یافت. در واقع این اقدام ایران و عراق از یک طرف قدرت استراتژیک پیمان اتلانتیک را که ترکیه نیز عضو آن میباشد بالا میبرد و هم جیب چند ملیتی های غرب را پر مینماید. دولت ترکیه که از چندی پیش به عناوین مختلف مشغول چابیدن و بهره گیری از امتیازهای مالی - اقتصادی ایران میباشد با آغاز سال دوهزار و صورت پنیتری پروژه های اخیر علی رغم آنکه این کشور فاقد منابع نفت و گاز میباشد بصورت شیر نفت و گاز طبیعی بین الملل در خواهد آمد از قدیم گفته اند: های و هویی بشود گل به نوایی برسد.

* اخیرا خبردار شدیم که برخی از مهره های سرسپرده رژیم که از برهم ریختگی و شکست های اقتصادی سیاسی استعمار حاکم به جان آمده اند ناچار به استعفا شدند از آن جمله است استعفای بانکی سرپرست سابق سازمان برنامه و بودجه و انتصابش در یک شغل فرعی بعنوان مشاور عمرانی و مسکن بنیاد مستضعفین.

استعفای دیگر مربوط است به خسروی سرپرست بنیاد مسکن که خود در اطلاعات ۷ اسفند میگوید بیش از چهار سال و نیم است که سرپرستی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی را عهده دار بوده ام و در این مدت موانع و مشکلات عملی بر سر راه اجرای فرمان حضرت امام وجود داشت و علی رغم تلاشهای جاری این مشکلات و موانع مرتفع نشد و از این نظر تصمیم به استعفا گرفتم شاید با آمدن شخصی دیگر این مشکلات و موانع مرتفع شود. خسروی دلایل استعفای خود را به شرح زیر اعلام نمود:

- نداشتن شرح و وظایف

قانونی

* فقدان بودجه

در واقع شکست خفت با رژیم در رابطه با مسئله مسکن و خانه خرابی میلیون ها نفر از یکسو و پیروزی رژیم در امر ساختن و برپائی کلکسیون قبرستان (قبرستان کفزار قبرستان لعنت آباد.....) . نچندان خشم مردم محروم و آواره را برانگیخته است که حتی روزی نامه های رسمی رژیم را وادار به اعتراف نمود.

است: اطلاعات ۱۱ اسفند ۶۳ مینویسد بخش دولتی طی این چند سال نتوانسته است توفیق چندانی در امر خانه سازی برای محرومان داشته باشد. یادآور میشویم که در سال ۱۳۶۱ تنها ۱۱/۵ هزار دستگاه خانه از طرف دولت ساخته شد در حالیکه بر اساس بررسی های موجود برای حل مسئله مسکن در ایران در فاصله ۱۵ تا ۲۰ سال ما نیازمند به ساختن ۳۵۰ هزار واحد مسکونی در سال میباشیم.

استعفای دیگر مربوط بود به وزیر راه و ترابری نژاد حسینیان: نامبرده قبلا نیز دوبار تقاضای فرار از سمت خود را نموده بود که مورد قبول قرار نگرفته بود. * پرسیدند آن چه جاننداری است که در حالیکه پادشاهش تا زانو در لجن قرار دارد - هر چند یکبار فریاد پیروزی سر میدهد؟ گفتیم: خروس. گفتند: نخیر خمینی است! چه امام محرومین بازار نیز جوجه مشترک زیادی با خروس دارد و در حالیکه بطور مضمحانه در داخل و خارج چه در اذهان

سال نو و سخنان خمینی برای مردم

بمناسبت طول سال ۱۳۶۴ خمینی طی سخنانی، ضمن تقدیس خودش با پیامبر اکرم، دائر بر نگرانسی نسبت به آینده، گفت: «نمیدانم که چه خواهد شد و من امیدوارم که خدای تبارک و تعالی به ما قدرت استقامت بدهد» و بعد بلافاصله اضافه کرد: «پیغمبر اکرم (ص) نیز نگران بود راجع به اینکه آیا ملتش استقامت میکنند یا نه؟ در همین سخن رانی خمینی از مردم خواست که بیشتر کمر بندها را سفت کنند تا جمهوری بتواند مخارج جنگ و هزینه های خارج از محاسبات عمومی را بپر دازد. در این رابطه همه میدانند که در میان این الوقت هایی که از خمینی حمایت میکنند، کمتر میتوان بیکاره دیده، حضرات تحت عنوان «ام حزاب الله» از نظر اقتصاد ی دچار کمبودی نبوده و از بدست آوردن برنج، روغن، قند، میوه و لوازم خانگی ارزان گرفته تا برای وارد شدن در مشاغل دولتی و خصوصی، همچنانکه در مراکز آموزشی و دیگر مناصب اولویت که سهل است انحصارات را در دست دارند. بسا وجود این رهبر مستضعفین و محرومین بازار - که ما نفهمیدیم که مشخصا از چه کسانی میخواهد که کمر بندها را سفت کنند - میگوید: آنها ای که دل به خدا دادند، آنها اینطور نیستند که دنبال ان باشند که فلان چیز فراوان باشد، فلان چیز کم باشد، زیاد باشد، نرخش کم باشد، نرخش زیاد باشد. ■

عمومی و چه در جنگ رویاری شکست میخورد همچنان فریاد پیروزی سر میدهد تا یکسال و نیم پیش عراق تقاضای صلح میکرد و استحمار حاکم شروط پذیرش صلح را رفتن صدام و گرفتن ۴۰ میلیارد دلار غرامت اعلام مینمود حال خیردار شدیم که در جنگ اخیر که بین دو کشور به اوج خود رسید رژیم استحمار گر خلق انچنان شکست سخت خورده است که جنایتکاران حاکم راه قدس را فراموش کرده، امام مستضعف کوش را از راه مخفی جماران به نقطه نامعلومی فرار داده اند جالب اینجاست که جنایتکاران حاکم که برایشان جان نزدیک به نیم میلیون تن از بهترین جوانان کشورمان هیچ اهمیتی نداشته به بهانه حفظ جان مردم غیر نظامی از چپ و راست تقاضای آتش بس میکنند! و جالب تر اینکه این بار عراق برای قطع حملات خویش شروط را اعلام مینماید. با وجود این اگر نگاهی به نشریات رژیم بیاندازید جز پیروزی خبری نمیبینید! این زمانی است که نزدیک به ۲۵ هزار تن از جوانان پاك کشورمان در هفت-

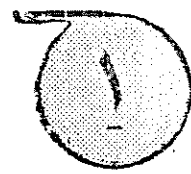
های اخیر در جبهه های جنگ قاتل علیه باطل در خشاک در غلثیدند. در واقع از روحانیتی که از آغاز زندگی ننگین وی - مصرف خویش جز از طریق گریانیدن مردم و مرگ و فاته خوانی - ناشی نخورده است نمیتوان انتظار داشت که با غضب قدرت از فاجعه و کشتار تغذیه ننماید.

هشدار!

○ اخیرا در سینه پارسی ورق پاره ای، ظاهرآ به قصد محکوم ساختن ازدواج مسعود رجوی به شکل مشکوکی پخش شده است. در این متن مستهجن، بسا نقل قولی جعلی از معلم شهید شریعتی، به شیوه ای موزیانه سعی در به لجن کشاندن هرگونه بر خورد اصولی با مسئله فوق میشود.

ما ضمن تقبیح این عمل به این گونه عناصر غیر مسئول هشدار میدهم در قبال اینگونه نقل قولها و شیوه ها سکوت نخواهیم کرد. □

سلفیه



يك بازگشت

رنسانس که دعوت ما است و هم راهی که بدان میخوانیم و در آن گام میزنیم، در واقع يك عصر است در تاریخ اروپا. نه يك واقعه، اتفاق! دعوتی است به برپایی يك انقلاب تمام عیار، نه يك شورش موقت. قیام، تنها گشایش این درب بسته است که روشنایی اش می‌نامیم. با رنسانس این عصر روشنایی تنها حیات میگیرد. تداوم این حیات، بلوغ و رشد و کمال این نوزاد، دردست روشن فکر است. در واقع ما به عنوان روشن فکران این عصر و منادیان این ایدئولوژی، بیش از هر چیز باید این عصر را آغاز کنیم و این درب بسته را بگشائیم. این است که انقلاب کبسه واسطه العقد سرنگونی حاکمیت کنونی است و برقراری نظم نوین برای کمال خویش باید که ریشه در خاک باروری بدو اند که فرهنگ انقلاب است و در وجه خاص و عمیق ترش، ایدئولوژی.

سلفیه در این رنسانس در واقع همان نقشی را داراست که پرتستانتیزم مسیحی در رنسانس فرهنگی غرب، این نام که با عروة الوثقی اسد ابادی و عیده به میان آمد، پس از آن خود نمادی شد که اندیشه اصلاح را در جهان استعمار زده اسلامی نمایندگی میکرد. در حقیقت نهفت سلفی، بازگشتی انزواجویانه به گذشته نبود. چه، پیشش سلفی در نفی مرده ریگ زنگار بسته ای که اسلامش میخواندند بود که به میراث سلف ارجاع میداد و در مبارزه با پیشرفت بی‌ریشه استوار در باد بود که به بازگشت میخواند. این شد که سلفیه در این میان مسیر دیگری را گشود و راهی دیگر را تجربه نمود که نه از تفکر حجر و اسلام انجماد شیوخ ارتجاعی الازهر نشانی داشت و نه قرابتی با تجدد خواهی همخانه استعمار، که "سر سید" علیگر تبلیغ میکرد. راهی که گشاینده اش سید جمال الدین اسد ابادی بود و در تداومش امروز، در جامعه ماء شریعتی (در وجه فکری آن) و مجاهدان (در وجه مبارزاتی آن).

"لایصلح اخر هده الامه الا بمصلح به اولها" سرانجام این امت اصلاح نخواهد شد، مگر به همان شیوه که در آغاز اصلاح گشت. سلفیه، این شیوه را برگزید و بنیان اندیشه را از نو بر ارزشها و اصول (کتاب) و استراتژی و متدولوژی راستین آن (سنت) استوار کرده. چه، رکود خواب اور و انجماد سیاه اسلام را نه در عقب ماندگی ذاتی ایدئولوژیک میدید و نه نتیجه طبیعی جوهر تفکر آن. بلکه در بیماری مییافت که بر اندام این ایدئولوژی عارض شده بود و ان روحانیت بود. روحانیتی که چون خدا را در زمین غایب میدید و شاپیدا (و در نتیجه، آیه و نشانه های حضور او را نسسه در قوانین تکامل بخش هستی و نه در اراده تاریخ ساز توده ها مجسم میدید بلکه تجسد آن حضور را در نمایندگی طبقاتی اش میجست) خود را آیه خدا نامید (آیه الله) و حجت حضور او بر مسلمین (حجت الاسلام و المسلمین) و این شد که ولایت را بر توده استوار کرد و نظام روحانیت را واسطه بین خلق و خدا قرار داد و تبعیت از خدا را تقلید از نماینده اش و تمرد در برابر نماینده اش را، مدارب با خدا. و این چنین، بنیان نظامی را نهاد که امروز ولایت فقیه اش می‌نامیم و نطنه فرهنگی که اسلام فقاہتی. سلفیه، این همه را بدعتهاشی مییافت در تناقض با اصول، بیگانه با سنت، و از این رو بود که پیر ۱۴۰۰ ساله اسلام و روحانیت فقاہت را سرده خواند و میلاد دوباره جنینی را اراده کرد که از بازیابی کتاب و سنت حیات می ییافت و بدینگونه با عصر حاضر (زمان) و علم جدید، خویشاوند.

"ما قلمها و فریادمان را در ضمن نوشتن و اعلان این حقیقت خسته کرده ایم که انحطاط مسلمانان، نه به واسطه دینشان که بخاطـر بدعتهاشی است که در آن ایجاد کرده اند و اسلام را چون پوستینی وارونه تن کرده اند." (۱)

و همچنان که هر اهلاهی برانهدامی استوار میشود و هر نظم جدیدی بر ویرانه نظام کهن برقرار، نهفت سلفی نیز در نفی جنبش ییافت و در يك مبارزه بنیادین با فقه روحانیتی و مکاتب رسمی اش بود که رستن آغاز کرد و در این

مسیر اولین گام مبارزه با فقهات بوده.

* فقهات:

در برابر فقهات، سلفیه موضی رادیکال و ریشه ای اتخاذ میکنند. او نه تنها در انحصار دین بدست مکاتب رسمی فقه و در جمود فکری و مباحث عقیم بی ثمرشان، که حتی در موجودی و یثشان نیز به عنوان دلیل اساسی رکودکنونی اسلام مینگرده. از این رو قبل از آن که بویژگی های ممتاز میانشان بپردازد. اساساً موجودیت چنین نظامی و مکاتبی را به زیر سوال میکشده. اسلام اولیه مغایر با مباحث بی ریشه و متون رسمی و امام است و سلف صالح بیگانه با تمامی کسانی که بر مبنای آن، نسل فقیه و فقهات را بنیاد گذارده اند. مکاتب فقهی ای که از نظر سلفیه تنها کارشان این است که اثین و احکام ثابت و

ارمضان فرهنگی نخواهد داشت. از این رو در عین حال که ضرورت نظام را به سوال میکشده، تمامیت و موجودیتش را نیز به مبارزه میخواند و این همه از طریق جانشینی قران به جای حدیث و روایت و بازگشت به قران اساساً سرمایه برای چنین اعلام جنگی بوده، که اسلام نه يك معبود مومیایی شده در گور مکاتب رسمی فقه که نطفه ای زنده و در پویش است (۲) و این پویش امکانپذیر نیست جز با تدفین جسدی که روحانیت حاملش بود و در کار چنین تدفینی است که سلفیه سختترین ضرباتش را به رشته حیات این نظام میزند: یعنی "تقلید"

* تقلید

رابطه تقلید میان توده و ولایت روحانی همواره اساسی ترین امکانی بود که فرهنگ

روحانیت که خدا را در زمین غایب میکنند و نا پیدا خود را ایه خدا مینامد و حجت حضور او بر مسلمین و بدینگونه ولایت را بر توده استوار میکنند و نظام روحانیت را واسطه بین خلق و خدا قرار میدهد و تبعیت از خدا را تقلید از نماینده اش و تمرد در برابر نماینده اش را جنگ با خدا و این چنین بنیان نظامی را میبندد که امروز ولایت فقیه اش مینامیم.

فقهات را در يك تماس جریانی مستمر و موثر با توده قرار میداده است. اسلام فقهات که به یمن چنین پیوندی با توده همواره فضاست بقا میافتد و امکان ادامه حیات با اعلام انسداده باب اجتهاد، به سلطه بی رقیب خویش بر فرهنگ مردم، استحکام تهاقی بخشید و روزنه هرگونه تعقل، تفکر و ابتکاری را که در محدوده قیود و عادات فقهی روحانیت نمیگتجد، مسدود کرد و بدینگونه به تعبیر سلفیه از عقل، برده ای میساخت اجیر عادات. گماشته ادابه و مقلد آقا! مقلدی که سلفی، اهل "الجمودش" میخواند و فسیل شده ای که اسلام را همزمان با شعورش به خاک سپرده است. باب اجتهاد که مسدود شد امتیاز آن بر نماینده خدا همواره محفوظ است و بدینگونه هر خلاقیت، ابتکار و تفسیری، به چوب تکفیر، محکوم انزوا ای ابدی میگردد و به

مسلمی را از قبل تعیین کنند، تا موقعیتهای گوناگون و موارد اتفاقیه را پاسخگوباشند و تنها تمایزشان در موارد متفاوتی است که در ذهن پیش بینی کرده اند! اما جریان متحول و متکامل زندگی، گرههای پیچیده و بفرنج اجتماعی و نیازهای عمیق و اندیشه های تشنه نسل حاضر را با بخشنامه های مقرر شده ارتجاع و مکتوبات محصور در کتب فقهی نمیتوان پاسخ گفته. از این رو این مکاتبی انکه حلال باشند، اختلاف زایند و مباحثاتشان کد تنها بر حدیث و روایت مبتنی است، جز از محدوده همان شیخ نشینها و حوزه های بسته شان فراتر نخواهد رفت. این است که سلفیه فقهات را نه مبتنی بر منابع امیل ایدئولوژی مییافت و نه حاضر در صحنه اجتماعی. و در چنین نظامی نوعی اسکولاستیک قرون وسطایی را حاضر میدید که جز جمود و تحجر

پیروز باد نبرد عقیدتی اسلام اجتهادی علیه اسلام فقهاتی

ساق و لعنتی مقلدان، سرکوب و روحانیت، این گونه قرن‌ها دوام یافت و رکود، اینگونه، قسا پیدا کرد سلفیه در برابر بدعتی چنین جاهلانه و جمود آور نه تنها بازگشایی درب اجتهاد را به عنوان رکن اساسی رشد و کمال تفکر اسلامی اعلام کرد که هر مسلمانی را مجتهد نامید و اجتهاد را نه به عنوان حق مجاز شمرد که به عنوان وظیفه واجب دانست و حیاتی و اعلام کرد که: «امروزه اسلام در برابر يك الترناتیو است یا نباید بماند و اجتهادی مبتنی بر علم همپای زمان را مبنای اصلاح خویش قرار دهد یا نابود شود (۳) مبنای چنین اجتهادی در بینش سلفی نه اجماع شیوخ است و نه جمیع عقول مراجع، که ملاک تنها (جز کتاب و سنت) یکی است. آنچه که سلفیه مصلحت‌مینامد و تفسیر می‌کند؛ ضرورت (تاریخی). هماهنگی (با اصول) و فایده (ببر مردم). پس کسانی که ادعا میکنند که اصول اسلام تنها محدود بر زمان گذشته است و محصور مکان فانی و نمیتوان ضرورت‌های مردم و نیازهای عصر در حال پیشرفت را بر آن تطبیق داد، ساکت بمانند!

انحصار این تشخیص در دست مکاتب و امام فقه سنی، نوعی آزادی مطلق در امر تشخیص این موارد و قضاوت آن، را می‌طلبد و اعلام میکند که باید بر خرابه های پوسیده^۵ تقلید، اجتهاد نوین را جانشین ساخت و اجماعی تازه را دریافت. فقه را خلع سلطنت کرد و مکاتب رسمی آن را از بین برد و به قرآن و سنت بازگشت، سرچشمه اصیل مکتبی، شسته شده از اضافات و الودگی‌های تاریخ، زنگارهای ارتجاع، دخیلهای خرافه و بر این اساس احکام مربوط به تعدد زوجات طلاق، بردگی، و چند اصل دیگر را با مبانی جوهری اسلام در تعارض می‌آید و تنها حکمی می‌شمارد منطبق با شرایط تاریخی و اجتماعی خاص خودش، و توصیه میکند که از شریعت اسلام قوانین و قانونگذاریهای مربوط به معاملات شهری اجتماعی و تجاری را جدا کنند. □

ادامه دارد

پاورقیهای مقاله زن

اندیشه ای دارد که ارکانش را بر اصول متدولوژی علم و زمان استواری بخشیده است.

* نسخ

سلفیه میان اصول و احکام مرز قاطعی میکشد. اصول بی معنای آرمانها، ارزشها و ضوابط ثابت و لایتغیری است که به این اندیشه ویژگی میبخشد و در نتیجه در عصر و زمان و مکانی بیگانه است و احکام بی معنی قوانینی که مبتنی بر اصول نخست ایدئولوژی بر طبق شرایط خاص تاریخی و جغرافیائی، استخراج میگردد و پیاده میشود. قوانینی که در همین حال که پایه های ثابتی در ارزشها و اصول ایدئولوژی دارند. اما بر اساس نیازهای يك عصر تاریخی و شرایط خاص اجتماعی شکل میگیرند و تحقق پذیرند. سلفیه با مرزبندی قاطع، میان اصول ثابت و احکام خاص منطبق با قرن ۷ میلادی در جامعه عربستان از قزان تنها اصول را معیار قرار داده و دیگر احکام را به عنوان متدولوژی قرآنی در برخورد با موارد خاص اجتماعی راهنمای عمل قرار میدهد. هد و از اینکه برخی از احکام را موقتی و گذشته و غیر قابل تحقق در تمامی زمانها محسوب کند، نمی‌هراسد. او همچنین در برابر

- ۱ و ۲ - شماره ۲۱ . صفحه ۴۹
- ۳ - خدیجه، فاطمه، ام سلمه و...
- ۴ و ۵ - انتظار عصر حاضر از زن مسلمان ص ۲۲۷
- ۶ - اسلامشناسی مشهد ص ۲۴۸
- ۷ - مجموعه اشار ۲۱ . صفحه ۴۶
- ۸ - اشاره ایست به قانون نیمه وقت که در ساعات اداری برای زن . قائل شدن حق ازدواج دوباره برای مرد بدون اجازه زن اول و...
- ۹ و ۱۰ - جزوه معرفی رهبری نوین صفحه (۱۰۱)

در پایان باید بر نقش زنان در باز پس گرفتن حقوق پایمال شده خویش و کسب تضمینهای لازم جهت اعاده حقوق زنان در مرحله کنونی مبارزه دمکراتیک سوسیالیستی پای فشرده . چرا که در غیاب این مبارزه مستقل عنصر زن در راه تحقق مساوات حقوقی اقتصادی و اجتماعی و... و از آنجا که مردم این تنها منشا مسروعت حاکمیت - خود از زن و مرد متشکل است انقلاب، وحدت، عمومی لازم میان صفوف خود را از دست خواهد داد. برای تضمین حفظ ایستادگی و وحدت مردمی، ضد ارتجاعی، مشارکت فعال عنصر زن و در نتیجه احقق برابری همه جانبه حقوقی و رفح هرگونه تبعیض جنسی از مهمترین مسئولیتهای پیشگام و رهبری است. □

انتقال صنایع به بازاریان محروم

«انتقال صنایع به بازاریان محروم»

خمینی

با رشد ریگانیزم و مطرح شدن مفرط سیاست عدم دخالت دولت در امور اقتصاد و عدم تنظیم اقتصادی استعمار حاکم در طی دو سال اخیر به این امر واقف شده است که جز در زمینه کشتار و اعدام و روزه خوانی و اختناق هیچ صلاحیتی ندارد. نتیجتاً به این فکر افتاد که از سیاست اخیر که مستقیماً از امریکا آمده و نشست ناموفق نیز در انگلیس داشته پیروی می‌نموده موسسات و بنگاه‌های دولتی را به بخش خصوصی انتقال دهد. رژیم که در آغاز تلاش میکرد ظاهر را حفظ کند

و با طرح شعار نه شرقی نه غربی اقتصاد مختلط را مطرح سازد - این بار مصمم شده است که با واگذاری آنچه را که در اغیار انقلاب به مالکیت دولت در آمد و میتوانست رنگ ملی بخود بگیرد - به بخش خصوصی از ان مداخله در امور اقتصادی دست شسته و به نقش دولت ژاندارمی خود بسنده نماید. برای روشن تر شدن مطلب در همین آغاز در تابلوی زیر به یک مقایسه دست می‌زنیم با نظری اجمالی به برنامه اقتصادی کلوب ۸۹ که متعلق به باند ژاک شیراک و سرمایه داران محافظه کار فرانسه است متوجه میشویم که برنامه‌های اخیر استعمار حاکم نعل به نعل

برنامه اقتصادی استعمار حاکم بر ایران	برنامه اقتصادی کلوب ۸۹ سرمایه داران محافظه کار فرانسه
<p>* کلیه بنگاه‌های صادره یا ملی شده به بخش خصوصی داده میشود حتی بشی از پست و تلگراف و تلفن (سومین گزارش اقتصادی موسوی و اغلب روزنامه‌های ماه‌های اخیر)</p> <p>* دولت به لحاظ اصول قانون اساسی واحد های تولیدی استراتژیک را واگذار نمیکند (۲۰ اسفند ۱۳۶۳ اطلاعات)</p> <p>* در صبدی از سهام کارخانه‌ها که از حالت ملی خارج میشوند به کارگران داده میشود (اطلاعات ۱۲-۱۴-۲۰ اسفند ۱۳۶۳)</p>	<p>* تمام بنگاه‌ها و موسسات دولتی ملی شده از بعد از جنگ دوم به بخش خصوصی انتقال می‌یابد حتی پست و تلگراف</p> <p>* استناداً واحدهای تولیدی استراتژیک نظیر انرژی اتمی - صنایع نظامی در دست دولت باقی میماند.</p> <p>* بخشی از سهام کارخانه‌هایی که بخش خصوصی انتقال می‌یابد (۲۰ تا ۱۵ درصد به کارگران انتقال می‌یابد.</p>



هستند - یا به تنهایی انحصاری محسوب میشوند و منافع عمومی در گرواستفاده اصولی و صحیح از آنها میباشد. در سیستم های سرمایه داری به تناسب اینکه دولت ها داکمه تمایل چپی داشته باشد یا راستی - این دسته بین بخش خصوصی و دولتی شناور میشود. به عبارت رساتر اگر مثلاً بعد از انتخابات دولت چپی روی کار آید این دسته واحد ها ملی میشوند - اگر راستی همساروی کار آیند این بخش به سرمایه داران و گذار میشود و از حالت ملی بودن خارج میشود.

بدنبال شکست سرمایه داری جهانی در اواخر دهه ۲۰ قسمت عظیمی از شرکتها و بنگاههای به اصطلاح ما نسل سوم نظیر کارخانه های اتومبیل سازی یا شرکتهای هواپیمایی یا صنایع فلزی و سنگین ملی شدند بطوریکه جناحهای دست راستی نیز جرات خارج نمودن این کارخانجات را از حالت ملی و واگذاری آنها به بخش خصوصی نداشتند. البته در بین محافل سرمایه داری و جناحهای لیبرال همیشه این بحث وجود داشت که تمام بنگاهها و کارخانجات ملی شده دسته سوم به بخش خصوصی انتقال یابند ولی عملاً جرات آن نبود با افت نفوذ اردوی سوسیالیست بدنبال سرکوب خلقهای اروپا شرقی و افغانستانیان و تحمیل استراتژی داکمیت محدود روسیه به اعمار خودش و سرخوردگی خلقهای دنیای گرسنه از تز راه رشد غیر سرمایه داری از یکطرف و رشد ریگانیزم و طرح سیاست اقتصادی درگلماناسیون (عدم تنظیم اقتصادی و عدم انحصار دولتی) چه در رابطه مبادلات شمال

از برنامه مذکور کپی شده است. در تابلوی زیر ویژگیهای عمده خط کلوب ۸۹ را کسه از نظر سیاست اقتصادی - اجتماعی در راستای خط تاجر، هلموت کلد و ریگان قرار دارد با برنامه های رژیم ایران مقایسه میکنیم:

الف - در اصطلاح علوم اداری بخش دولتی یا بخش عمومی را به سه دسته تقسیم میکنند: (مراجعه شود به طرح صفحه پیش)

دسته اول موسومند به سرویس های عمومی نسل اول: در این قسمت ما میتوانیم آموزش و پرورش - ارتش - وزارت امور خارجه و پلیس را بعنوان مثال بیاوریم. دولتهایی که به این دسته از سرویسهای عمومی اکتفا کنند و بقیه را به بخش خصوصی انتقال دهند موسومند به دولت ژاندارم یعنی دولت پلیسی و سرکوب که دخالتی در زمینه اقتصادی نمیکند و فقط به ارتش و پلیس تکیه نموده و از منافع سرمایه داران و علیه قیام توده های مستضعف دفاع مینمایند. ایمن روش بیشتر در لیبرالیزم کلاسیک دیده شده است.

دسته دوم به سرویس های عمومی نسل دوم مشهورند. این دسته از بخش دولتی - برعکس دسته قبل دارای ویژگیهای بازرگانه است و اقتصادی - صنعتی میباشد. در اینجا میتوان از سازمان آب و برق یا پست و تلگراف نام برد.

دسته سوم یا نسل سوم شرکتهای بنگاهها و کارخانه هایی هستند که ماهیت کاملاً بازرگانی - صنعتی دارند ولی بعلت اینکه مثلاً از مراکز بزرگ کنتر شپروتن

و جنوب و چه در سیاست داخلی کشورهای اردوی سرمایه‌داری این مسئله طرح شد که نه تنها دسته سوم از شرکتها و بنگاههای دولتی باید خصوصی شود بلکه سرویس‌های عمومی نسل دوم نیز مثل پست و تلگراف و تلفن باید به بخش خصوصی انتقال یابد و بدنبال این تن بود که بریتیش تلکم (پ - ت - ت - در انگلیس) به بخش خصوصی انتقال می‌یابد و ژاپن نیز با کمی اختلاف ضمن نگه داشتن انحصار دولتی بر پ - ت - ت خود در سال ۸۴ طرح قانونی را به تصویب میرساند که بر اساس آن پ - ت - ت این کشور از کنترل مستقیم وزیر مربوطه اش خارج میشود و عملاً بصورت بخش خصوصی درمی‌آید اگرچه بطور رسمی انحصار دولتی را باقی می‌نگاهد.

حال حکام بی صلاحیت جماران که اخیراً تماس‌های زیاری با محافل لیبرال ژاپن و المان و انگلیس داشته‌اند به این فکر افتادند که به تقلید از سرمایه‌داری غرب که هماهنگی کامل با ماهیتشان دارد نه تنها بخش عمومی ملی شده در آغاز انقلاب را بلکه قسمتی از پست و تلگراف را نیز به بخش خصوصی انتقال دهند غافل از اینکه پست و تلگراف و تلفن ما نه از نظر تکنولوژی ۶۰ ساله سیستم مشابه آن در غرب رسیده و نه جامعه سرمایه‌داری به سیاق غرب می‌باشد (مطالعه رابطه کارخانه‌ها و پ - ت - ت در غرب مخبره بودن این تقلید را آشکارتر می‌سازد) و بالاخره مشابعت چندانی میان عبادلات پستی ما و مشابه آن در کشورهای صنعتی غرب وجود ندارد. (غرب تنها ۱ تا ۲۰ درصد مکاتبات

مربوط به روابط بین مردم است و بقیه یعنی بیش از ۸۰٪ مکاتبات متعلق به موسسات تجاری صنعتی - مالی و ... میباشد در حالیکه در کشور ما تقریباً بر عکس میباشد).

در اینجا بدون اینکه قصد داشته باشیم این نقل و انتقالات را در غرب اصولی بدانیم و معتقد به انتقال این بخش به سرمایه‌داران باشیم (گواینکه به سود آورنم بودن آن در چهار چوب بخش عمومی معتقد هستیم) فقط می‌گوئیم لا اقل این کشورها حرفی برای توجیه عمل خویش دارند ولی حکام مقلد جماران چه می‌گویند؟! پیرامون این مقوله با روشن‌تر شدن کیفیت تصمیمات رژیم بحث گسترده‌تری خواهیم داشت. فقط متذکر می‌شویم که رژیم جمهوری به اصطلاح اسلامی که از دخالت در اقتصاد (که زیربنای خرس مینامید) جز افتضاح چیزی بیار نیآورده به این فکرافتاد که با این اعمال هم هزینه جنگی بیشتری کسب کند و هم در راستای سیاست جمع‌نقدینگی به اصطلاح به مبارزه با تورم برخاستند. کسری‌های سرسام‌آور را جبران نماید ولی مسئله اینجاست که از یکطرف افت زینادی گریبانگیر حجم فروش اغلب کارخانه‌های دولتی شده و از طرف دیگر دولت خیرانتکاریا برپادادن نفت در جنگ توانایی کم و کسری و سرمایه‌گذاری برای موسسات و کارخانجات دولتی را ندارد.

و بالاخره میدانیم که ویژگی سرسام سرمایه‌داران این است که بطرف خرید سهام کارخانجات بی سود و صرفه‌نمیروند چرا که هدف بخش خصوصی در هیچ کجای دنیا مصالح



دارند و نه اقتصادی هماهنگی با همان مکتب مورد ادعای خویش فرصت طلبانه از هر شیوه ای که منتهی به خالی نمودن جیب مردم و تامین هزینه های جنگی و تبلیغاتی شود سر باز نمی زنند.

در اینجا ما تلاش میکنیم که بدانیم برای چه هدف شومی این شعار مشارکت کارگران در سهام علم شده است و بعد منتظر کسب خبر بیشتر در این رابطه خواهیم شد.

همین جا گفته شود که رژیم حاکم در آغاز اساساً قصد مطرح نمودن فروش سهام به کارگران را نداشت چرا که فقط واگذاری کارخانه ها و موسسات دولتی به بخش خصوصی مطرح بود ولی همانطور که گفتیم بیشتر کارخانجات دولتی به اعتراف مهره های رژیم مثل نمازی وزیر اقتصاد و دارایی به هیچ وجه سود آور نیستند و بی صلاحیتی حکام استعمارگر اغلب آنها را به حالت ورشکستگی در آورده بنابراین بخش خصوصی ایران به همان دو علت که در بالا متذکر شدیم (یعنی سود آور نبودن کارخانه های مزبور و اینکه املا سرمایه داران ایران به تجارت بیشتر گرایش دارند) تمایل زیادی به خرید سهام نشان نداد و از اینجا بود که رژیم فوراً بیاد خالی نمودن قَلک کارگران افتاد به طوریکه معاون فرهنگی و پارلمانی وزارت کار میگوید: اگر کارگران یک واحد هر کدام دو هزار تومان هم که پس انداز داشته باشند در مجموع مبلغ بسالایی میشود!

عمومی نبوده بلکه کسب سود هرچه بیشتر میباشد (البته این به این معنی نیست که اگر در ایران کارخانه ها در دست دارودسته ارتجاع باشد در جهت مصالح عمومی خواهد بود بلکه بطور عام دولتهایی که مشروعیتی ندارند مسئولیتی نیز در قبال عموم احساس میکنند) در ایران بطور خاص بخش خصوصی همانطور که میدانید تمایلی به کار صنعتی و تولید ندارد و علاقه اش بیشتر بطرف تجارت و تازه آنها نه به صادرات بلکه به واردات و دلالی تجاری میباشد.

بنابراین دولت حاکم برای خلاص شدن از بنگاهها و موسسات دولتی و پرداختن به وظیفه خاص سرکوب و ژاندارمیش در داخل بنگاههایی را که نسبتاً دارای وضع مناسب تری هستند به باز ازیان محروم (بقول خمینی) و سرمایه داران دیگر انتقال میدهد (مثل کارخانه شیشه قزوین) و از طرف دیگر بخشی از سهام کارخانه های غیر سود آور را احتمالاً به کارگران اعطاء خواهد نمود!

ب- واگذاری کارخانه ها به کارگران! اخیراً روزنامه های رژیم ورشکسته استعمار حاکم ضمن در بوق گذاشتن یکی از بنجلترین و عقب افتاده ترین سیاستهای ضد کارگری سرمایه داری عاقل غرب یعنی انتقال بخشی از سهام کارخانه ها به کارگران اعلام کردند که این عمل در جهان بی سابقه بوده و یک تحول و انقلاب بزرگ کارگری و صنعتی میباشد (اطلاعات ۱۴ اسفند) شعبده بازان ناشی چماران که نه برنامه اقتصادی مشخصی

بنابراین هدف اول آنها همان تحقق سیاست جمع و جور کردن نقدینگی از طریق خالی نمودن جیب زحمت کشان میباشد. هدف دیگر شیدان رژیم از طرح این سیاست ضد کارگری خلع سلاح گروهکها میباشد! اردبیلی در این رابطه میگوید: دشمنان انقلاب به شما چشم طمع دوخته اند تا با نفوذ در شما انقلاب را به شکست بکشانند (اطلاعات ۹ اسفند) مشخصا این نظرات که مکررا از طرف مهره های رژیم عنوان شده بیانگر رشد روز افزون مقاومت در کارگاههای دولتی از طرف زحمتکشان و هراس روز افزون رژیم از نفوذ پیشگام در میان آنها میباشد معاون فرهنگی و پارلمانی وزارت کار میگویند: از طرف بخش خصوصی تمایل داشتند واحدهای تولیدی را بخرند ولی به شیوه ای که هیچ چیزی عاید دولت نمیشد و اما آنها سود بسیار زیادی میبردند. بعبارت روشن تر چون در چانه زدن با بخش سرمایه داری نتوانستیم سودی از جانب آنها عاید دولت نمائیم سهام را به کارگران میفروشیم تا شاید از این طریق سودی به جیب دولت رود.

در اینجا مشخص است که حتی به اندازه یک سر ستون مسئله کمک به کارگران مطرح نیست و پیش کشیدن اصل ۴۳ قانون اساسی نیز از جمله آن کلاهبرداریهای رژیم است که میخواهد بگوید ما قانون مزبور را اجرا میکنیم.

در اینجا بدنیت یادآوری کنیم که کارخانه هایی که بخشی از سهام آنها به کارگران انتقال مییابد از ورشکسته ترین واحدهای تولیدی رژیم هستند و بعطت اخذ وام های زیاد از بانکها دارای بدهی های سنگینی میباشند. سئوالی که در اینجا پیش میاید این است که اصلا در این وضعیت گرانی و تورم در ایران چطور یک کارگر میتواند سهام کارخانه خریداری کند؟ به این سئوال هنوز سران رژیم پاسخی نگفته اند و اصلا نمی دانند چه بگویند اگر راه حل اعتبار و وام دهی به کارگران مطرح شود این کاملا با اهداف اولیه و شوم دولت علیه کارگران که جمع و جور کردن تنه پس انداز کارگران و پر نمودن خزانه جنگی میباشد در تضاد است به همین دلیل از کارگران خواسته اند که خودشان فکری بکنند اگر هم برای منوال پیش رود و سهامی از طرف کارگران خریداری نشود حیلۀ رژیم آشکار تر میشود بنا براین بکنراه میانگین برای رژیم میماند: رژیم برای اینکه از حرف خودش باز نگشته باشد در حد کمی از سهم را به برخی از جاسوسان خود در کارخانه ها به طور قسطی یا از طریق استهلاک نمودن سود سهام آنها بفروشد و مابقی را نقدا به مردم (به خوان سرمایه داران) واگذار کند. ■

یادآوری ها:

- (۱) از سری آموزشهای سازمان (۹)
- (۲) بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک صفحه ۱۲۷ اعلامیه شناسی مشهد شریعتی
- (۳) رجوع شود به مقاله زن در چشم و دل محمد

برقرار باد دمکراسی شورایی فردا!

اطلاعیه

بنام خداوند مستضعفان

و

بنام آزادی و آگاهی

و

بنام شهدا و اسرای مقاومت

لا تجعل مع الله اله اخر فتقعد مذموما مخدولا
با آن خدای حقیقی خدای دیگری قرار مده کسب
نکوهیده و بی یاور مانی (اسری - ۲۲)

معرفی "نویسن" مسعود رجوی (مریم عضدانلو) به عنوان "رهبری انقلاب" و اعلام خبر تصمیم به "طلاق و ازدواج" بعنوان يك "جهش و انقلاب ایدئولوژیک"، از سوی "دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان"، دیگر بار درك غلط از امر رهبری را بر نمود و به شبهات بسیاری دامن زد.

ما دانشجویان ارشاد بعنوان بخشی از پویندگان راه معلم انقلاب (اسلام نبوی - تشیع علوی) به حکم احساس مسئولیت در قبال سرنوشت انقلاب و متحدین طبیعی خویش مجاهدین (در برابر مفاضد انقلاب) نمیتوانیم از ابلاغ مواضع ایدئولوژیک خود، در این رابطه غفلت ورزیم.

اطلاعیه مورخ ۱۱ اسفند دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران در مطلق کردن نقش رهبری فردی مسعود رجوی در سازمان و انقلاب تا آنجا پیش میرود که گویی اگر او نمیبود، "امروز صورت مسئله انقلاب نوین مردم ایران از اساس بی پاسخ بود". چه به "تشخیص و فرمان او بود که در سر فصل ۳۰ خرداد ۶۰ انقلاب دموکراتیک نوین ایران با پیشتازی مجاهدین خلق ایران آغاز گردید" و اساسا "اگر در رأس رهبری انقلاب نوین ایران چنین یگانگی و وحدت مستمری میان امر و عامل مواضع و حرکات انقلابی در شخص مسعود وجود نمی داشت مقاومتی با ۴۰۰۰۰ شهید و ۱۲۰۰۰۰ زندانی امکانپذیر نبود".

ما دانشجویان ارشاد، کلیه اظهارات اعلامیه مزبور را در ستایش رهبر پرستانه ایی که از شخص سعود به عمل آمده، تماما در تناقض با ایدئولوژی خود و حتی آموزشهای مجاهدین در برابر اپورتتهیستهای چپ نما و راست های مرتجع میابیم و از آنرو که بنا بر تمامی تعلیمات انسانساز اسلام و همچنانکه مجاهدین خود بخوبی بیان میکردند ما که در پی ساختن "انسانهای طراز مکتبیم و نه تحت نظام" ... و "در حالیکه



انسان تحت نظام به گونه ایی قبیله ایی ، از نظامی که تحت سیطره ان است صرف نظران نیک و بد ان ، به دلایل عاطفی و روان شناسانه یا به دلایل اقتصادی - تاریخی و طبقاتی تبعیت میکند ، انسان طراز مکتب که با مکتبش و به خاطر مکتبش زندگی میکند و همه چیز را با اصول مکتب و ایدئولوژی میسجد ، طبعاً برای چنین انسانی ، اصالت آن فرم تشکیلاتی که در ان بسر میبرد ، فی نفسه مطرح نبوده بلکه در درجه اول محتسوا ی ایدئولوژیکی که فرد مزبور را بر پا داشته است اهمیت دارد^(۱) بر ضرورت مرزبندی ایدئولوژیک با هرگونه درک ولایت فقیه مآبانه و سانترالیستی محض از امر رهبری تاکید میوزیم . چرا که اساساً مبارزه کنونی ما ، نه صرفاً در تلاش برای سرنگونی خمینی و یا زیر و زبر کردن کتیه حکومت سیاسی وقت است ، بلکه در مبارزه ایی تمام عیار با فرهنگ "ولایت فقیه" ای بمشابه ایدئولوژی رهبری و سنگ زیرین نظام تک حزبی و توتالیتر حاکم بر توده هاست که معنی مییابد، مبارزه با ایدئولوژی ایی که همچنانکه در جهان بینی فلسفی خویش اله را بمشابه مرکزیت هستی بر قله این مخروط ، تک وتنها تکیه زده و "فعال مایشائی" میپندارد که هر دم "فریاد کن فیکون" میزند و بر گرد این "مرکز" مدارهایی حلقه زده اند که سلسله مراتب وجود را تشکیل میدهند؛ و موجودات در این بینش جمیعاً تراوش و فیضائی از همان مبدا نخستین و مصدر کل اند. در ایدئولوژی خویش نیز ، رهبر را بعنوان خلیفه خدا بر زمین و زمینیان می پندار د که با اتصال غیر مستقیم به سرچشمه وحی در مرکزیت حزب رهبری کننده جامعه قرار میگیرد و با هاله تقدسی خطا نا پذیر بر گر در صورش دست به سازماندهی مدارهای مومنان و مقربان میزند. و "افضلیت" او که از "اعلمیت و عصمت" وی استخراج میگردد، نه همان "ملاحیت" عقلانی - علمی شناخت پذیر و قابل تکرار ، بلکه در ابرهای توهم الود ماوراء الطبیعه محو و نابود میشود.

اگر ایدئولوژی و سازماندهی و مرزبندی با چپ و راست و انقلاب و مقاومت و ... همه کار مسئول اول بوده است ، پس نقش سنن تغییر ناپذیر خدائی و توده ها که سازندگان تاریخ اند چه میشود؟ و مگر نه مجاهدین خود یکی از علل اساسی ضعف و شکست نهفتها ی گذشته را فقدان رهبری جمعی و تشکیلات و پناه بردن مردم به قطب ها و شخصیتها ی می یافتند ؟

زمایشی اپورتنیستهای چپ نما در بیانیه خود مینوشتند : "قبول مسئله وحی قبول نقش استثنائی و الهی پیامبران ... مترادف است با تنزل دادن توده ها در سطح گله های بی حال و حوصله و بی عقل و اراده ، مترادف است با اهمیت دادن به نقش شخصیتهای



استثنائی، به نقش افراد و گروههای معدود اجتماعی ... (۲) متأسفانه گوئی رهبریت سازمان عملاً با تکیه بر این نقش استثنائی و "قدر و شان رهبری اخص مسعود رجسوی" کمر همت به اثبات چنین ادعایی بسته است!

از سوئی در اطلاعیه میخوانیم: دفتر سیاسی با الهام از آیات قرآنی درباره ازدواج پیامبر اکرم با همسر پسر خوانده اش که در کلام الله مجیداً تبلیغ یکی از نظیر ترین رسالت های خدائی توصیف شده است، پذیرش ازدواج با مریم را بمشابهی حرکتی "فرا تر از حماسه از جانب مسعود ارزیابی نمود، و...."

از نظر ما این مقایسه از لحاظ مصداق تاریخی هیچ مشابهتی با سنت شکنی پیامبر در رابطه با حل اختلافات خانوادگی زید و زینب ندارد (۳) و حتی اگر همچون مورد ازدواج قبلی در کادر اتحاد سیاسی توجیه میشد، باز از نظر متدلوزیک یک قرینه - سازی صوری و بی پایه بود. چرا که مساله ازدواج در شی محمدی اتحاد قبایل عرب تحت چتر رهبری اسلام تنها در شرایط تاریخی عربستان ۱۴۰۰ سال گذشته و در بسافت عشیرتی و نظام قبایلی آن قابل فهم میگردد.

از اینرو اگر ارتقاء از مجاهد به مقام رهبری یک گام متری محسوب می گشت، طرح چنین امر "طلاق و ازدواج" شخصیت مستقل و رشد یافته "رهبر زن" را به درجه "زن رهبر" تقلیل داده است.

خواهران و برادران مجاهد.

شرایط بفرنج و پیچیده ایی را که دیکتاتوری استعماری حاکم بر مبارزه ما حاکم کرده است، مسئولیت بسیاری را در برابر اتخاذ تک تک شیوه ها و مواضع میطلبد. و استحکام صفوف "ما" بعنوان نیروهای پیرو اسلام نبوی و تشیع راستین علوی در گرو پایداری ایدئولوژیک در برابر تبلیغات استعماری رژیم و توهم پراکنی های صفا ضد انقلاب است. از اینرو ما ضمن اعتقاد به اینکه اعتلاء جنبش تنها از مسیر مبارزه ایی انتقادی و اصلاحی مداوم در میان نیروهای مترقی - انقلابی میگذرد، اینگونه برخورد غیر مسئولانه با مسائل را که به ناچار به تشدید تضادهای درون جبهه خلق میانجامد محکوم میکنیم.

الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا

الا الله و کفی بالله حسیبا

انانکه رسالت ها و پیام های خدائی را میسرسانند و از خدا خشیه و پروا دارند، چیز از خدا از هیچکس ترس و بیمی بدل راه نمیدهند. و بس است خدا (الناس - مردم) به

دانشجویان ارشاد

۱۳۶۴ / ۱ / ۱۶

سازمان و کارسازی. سرنگون باد دیکتاتوری استعماری حاکم

برقرار باد دمکراسی شورائی فـردا

ایدئولوژی رهبری

یا

رهبری ایدئولوژیک؟

م. چاووش

بنابراین مردود، مردود است از آن رو که در همه جا و همه حال بنابه ذات خویش جواب های از پیش آماده شده در اختیار مینهد. یعنی که دیگر پرسش به مثل کلنگی نیست که بر زمین سخت جهل فرود آید تا که تا روشناسی آتیش آگاهی را از زندان نیستی برهاند. پرسش کفر است و بدعت است و تأویل و تجدید نظر (Révision) و بنابراین، اینجا نیز، در نظام اسلام خمینیا "ایدئولوژی" دست در کار جنایت بار همیشگی خویش دارد؛ قتل اندیشه، که هیچ نیست مگر پرسش نهادن و شک و جستجوی آزاد حقیقت. در چنین عرصه ای و در برابر چنین واقعیت هولناکی، از يك سو، چه همیشه سر به هوای ما، چه همیشه مشغول سیر در عوالم تئوریک (۳)، اینبار کسوف و روایت آورده و ناچار شده هرچور که هست، درکار اندیشه شود، از طرف دیگر در برابر این حال، طیف های مختلف بورژوازی زمین پافته اند، تامتکی بر نامهای خیلی گنده گنده، نه تنها نقش پيشاهنگ در حرکت انقلابی را، که حتی خود انقلاب را نیز از بیخ فاقد مشروعیت و حقانیت

فکری و فلسفی قلمداد کنند، اینان حرکتی نیست، نکته اینجا است که طیف انقلابی نه تنها پاسخی درخور به مسئله نمیدهد بلکه خود نیز، یا با شکل مخالفتی کبیسه میکند به این توهم که ان عبارات از پشتوانه فکری درستی برخوردارند، بیشتر دامن میزند، و یا حتی بعضاً به گونه ای همان عبارات را در صورتی نوین مکرر میکند، و به هر حال در این وجه که نمیداند که از چه سخن میگوید و به خصوص کجا سخن میگوید، با گویندگان بورژوازی نقطه اشتراك دارد. به عنوان نمونه میتوان از ماجرای سیتته و برخورد های مختلف با آن یاد کرد. همه کس، همه چیز در باب آزادی گفتند، الا يك چیز، سخن اساسی، آزادی اجتماعی به ذات خویش بنا به هویت مادیش

ستون

نقد



چاپ مقالات مندرج در صفحات نقد، الزاماً به معنی تأیید مطالب آن از جانب ما نمیشود و مسئولیت آن بر عهده خود نویسندگان است.

ایشروزها در میان اقشار پراکنده روشنفکران خارج از کشور چنانکه، در میان سازمانهای سیاسی بحث پیرامون مسئله ایدئولوژی و به تبع آن رهبری ایدئولوژیک از اهمیت ویژه ای برخوردار شده است. هرکس و هرگروه به تصریح یا به کنایه، به مدح یا به ضم، از ایدئولوژی سخن میگوید. اگر تا به امروز، شب چره "بعضی ها"، "بهافه" بعضی های دیگر برای لپوشانی ضعف های اساسی، و ایمان بعضی های دیگر، ردیفی از کلمات شناخته شده از قبیل بورژوازی، امپریالیسم، عمل مبارزاتی، مکتب، مذهب، دیکتاتوری، مبارزه مسلحانه، پورتنیسم و... بوده. اکنون به این فهرست کلماتی نظیر فرد، آزادی، دموکراسی، لیبرالیسم، مذهب، ایدئولوژی، علم، انسان، و... نیز اضافه شده است. ما را نه با اهل شب چره، کاری است، نه با اهل بهانه سخنی؛ انقدر هست که وابستگی با اهل ایمان جواز این جسارت مان داده است که در برابر سخنان شنیده گفته های خویش را نیز بگوییم. شاید نیاز آن نباشد که همه دلایل اهمیت یافتگی ناگهانی بحث پیرامون مسئله ایدئولوژی در چنین مقاله کوتاهی بازگفته و باز بررسی شود. اما به هر حال از ذکر يك نکته گریزی نیست. رژیم دیکتاتوری استعماری حاکم، بنابه ذات خویش وجه معروف به "وجه ایدئولوژیک" (۱) نظام دیکتاتوری را به روشنترین و منبجم ترین شکل ممکنه به صورت مسئله حاد سیاسی عرضه کرده است. ققَالَ، که همه هستی بالفعل این رژیم است علی الخصوص در وجه فکری بیداد میکند (۲). و این قتال در همه جا و در همه حال يك نام دارد "اسلام خمینی" و یا به زعم خرده گیران بر ایدئولوژی، "ایدئولوژی اسلام" میگویند. این قتال فکری "ایدئولوژی" است و

باید حدی داشته باشد؛ ملاک تعیین این حد چیست؟ و عامل تحقق این حد چیست؟ (ع)
 حداقل در علم سیاست جدید، از ماکزیمولیت تا مارکسیسم این بحث اساسی است، چطور است که درست در همان فرمتی که همه اذعان می‌کنند، مشغول به این مسئله است از طرف اساسی. مطلب خبری نیست؟ همچنین است بحث ایدئولوژی و بحثهای تابعه آن: مذهب، دیکتاتوری، دموکراسی، ارزش فلسفه و علم دیانت، اتوریته، انقلاب، رهبری، تشکیلات، روحانیست، مارکسیسم، لنینیسم و... همه جا یک خبهر است: روشنفکری بی پایه و اصول؛ این روشنفکری بی پایه و اصول همه جایک نتیجه میدهد:

عمره باز جولان برای گرایشات دیکتاتور مابانه، نمونه؟ جهش ایدئولوژیک اخیر در رهبری سازمان مجاهدین خلق.

آخر پرسیدنی است که مگر چه بر سر یک جنبش آمده است که رهبری یک سازمان، بی ترس از هیچ اندیشه منقذی که نفوذ تعیین کننده در دستگاه سازمانی اش داشته باشد، میتواند اینچنین به ویش هرچه فکر و منطق بخندد.

نکته این است که در جوامع عقب نگاها داشته شده. روشنفکر انقلابی با دو خصیصه مشخص میشود:

شتابزدگی و بی خبری از حوزه کار خویش و ضد انقلاب نیز با دو خصیصه: پراگماتیسم محض و شناخت عمیق از جامعه؛ واضح است که در چنین وضعی، آنکه در نهایت کار برنده بازی است، ضد انقلاب است. در ایران خودمان حداقل از مشروطه به بعد که روشنفکر به معنی جدید کلمه در عرصه حیات اجتماعی حضور دارد همین بازی است که با همین برنده هر بار به شکلی تکرار میشود. هنوز هواداران فلان سازمان - یعنی مظهری - از همه موجودیت بالفعل جنبش - فرق ارتش بورژوازی، یا روابط خاندانی در یک ایل را با سازمان انقلابی به درستی نمیدانند، روشنفکر ما در دو سویه، یا از "رهبری" به مشابه ضرورت

غیر قابل انکار انقلاب سخن میگوید و در عمل از ۲۵۰۰ سال تاریخ "دیکتاتوری" در این ملک بهره میگیرد و هرکس را که گردن به افسارش ندهد، اگر نه به عنوان ضد انقلاب بگوید، به عنوان یک آدم لایبالی پیچ به درد نخور کنار میگذارد؛ و یا یکپاره با یک "گریز" به حوزه روشنفکران چپ اروپای بعد از جنگ (مکتب فرانکفورت) و بخصوص فرانسه سالهای ۶۰ (خدیدا زیر نفوذ مارکوزه شاگرد مارکسیست هایدگر) میسرود و با ناگهان کشف میکند: مارکسیسم، نخست یک علم است و باید آن را همچون یک علم اموخت و اینکه لوکاج گفته: "میتوان با همه اندیشه های مارکس مخالف بود و همچنان مارکسیست باقی ماند" یا اینکه گر امشی گفته: "تنها اصله مارکسیسم این است: پرول تارهای جهان متحد شوید" بعد، دیگر شعوری و شعوری، از این موازات سو، بر له و علیه.

از جمله این شعوری یا مزه تهت در بحثش راجع به بحران رهبری، هر که از بحران ایدئولوژیک حرف میزنند، در واقع این بحران خودش است، بحران سازمان خودش است. حال دیگر به تهت چه مربوط که رابطه این خود با این بحران چیست؟ این حرفها مال بورژواهاست، هر چند هم که جان کلام خود مارکس، الیناسیون انسان و همین بحران خود باشد. تهت مثل خیلی های دیگر علمی سخن میگوید. هر چند هوسول ادامی نشان داده باشد که بحران علم جدید در واقع بی اعتباری آن قسه کهنه ای را نشان میدهد که شناخت علمی تهت بر اساس آن راه حل بیرون رفت از بحران را - چون اقا فرموده اند - ایجاد انترناسیونال چهار میداند (ه).

بازی از سخن اصلی خویش دور نشویم. گفتیم، روشنفکر ما شتابزده است و بی خبر از حوزه کار خویش. اما شتابزدگی این روشنفکر چیست؟ و یا به عبارت دقیقتر این شتابزدگی از کجا می آید؟ روشنفکر ماکسه تنها بر اساس یک تعریف سلبی از خویش یعنی اینکه فی الاجمال چه نیست - یا به میدان میگذارد و در آنجا در برابر توده ها، ناگزیر



از بدست دادن يك تعريف ايجابى از خویش ميگردد. در سنگدای کار به عرضه مثنی ایده و نهایتا متون ترجمه شده بسنده میکنند (چه ترجمه مستقیم و چه غیر مستقیم) و از انجا که نه خود این ایده‌ها را به درستی می‌شناسد و این متون را بدرستی تحقیق کرده است و نه مخاطبانش - توده مردم - با این متون انس و الفت فکری- تاریخی دارند در همان نخستین قدمها، قافی‌ها را میبازد و به حلقه خواص پنداه میبرد. زمان نو گذر زمان حاضر بهترین نمونه و سالمترین نمونه این بخش از روشنفکری است. بخش دیگر آن که سه از صداقت نیز عاری است در عمل شیوه ضد انقلاب را برمیگزیند- یعنی پراگماتیسم محض و سعی در شناخت دقیق جامعه برای استخراج حداکثر مایه‌های تاریخی که در راه بقدرت رسیدن میتواند به کارش بیایند. این همان بخشی است که بسبب دلیل ملزومات و مصالح سیاسی انقلاب تا پیش از به قدرت رسیدن کماکان در جنبه خلق باقی ماندنی است. رهبری مجاهدین در این بخش نمونه دیگر است. در چنین احوالی است که جنبش در گنجی مداوم دست و پامیزند و پاران نسخه‌های شتابخش هم که از درو دیوار میبارد- جز به کار اثبات پزشک و بدان حضوات، به درد دیگری نمیخورد و چنین است که هم اکنون در برابر مبرم ترین مسئله فکری جنبش یعنی مسئله رهبری، دور دور از يك طرف ولایت فقیه است و از طرف دیگر بورژوازی با تفکر غیر سنتی، یکی میگوید رهبری، یعنی که من خدای روی زمین باشم و شما افتخار رهبرشوندگی مرا داشته باشید. یکی میگوید اصلا رهبری بی رهبری، کار رهبری لازم ندارد و از رهبری هم اتوریتته مزاد نمیکنند چنانکه مثلا در انار شیزم، تا حد اقل بشود احتمال داد که نیت خیر دارد، حالا گرچه حرفش را بد بیان میکنند. سخن این است: "آمده اند و گفته اند که قبول رهبری ایدئولوژیک، یعنی ابتدا نظریه دیکتاتوری و نبودان. یعنی آن ایدی (۶) مسئله ساده است. اینان بسا استفاده از خود اگاهانه یا ناخود اگاهانه -

از يك سو اشتراك لفظی نه تنها يك واقعیت زنده حاضر روزمره را که آن به آن تجربه میکنند و عملا مقبول دارند منکر شدند. البته اساس نظریه دیکتاتوری را نیز بسا طرح اینچنینی مطلب به طور ضمنی مشروعیت بخشیده اند، و در همان حال فاتحه هرچه بحث جدی راجع به آزادی هم خوانده اند. این سخن را پس از این باز خواهیم گفت و نشان خواهیم داد که چگونه با نادیده انگاشتن تفاوت بنیادین دو نظر، یعنی رهبری ایدئولوژیک - ژیک و ایدئولوژی رهبری، که هر دو تحت عنوان واحد رهبری ایدئولوژیک عرضه میشوند به سخنی، بی پایه و بی مایه، مشروعیت علمی و فلسفی داده شده است. اما پیش از آن ببینیم که طرح اینچنینی سخن بیش از همه به کار چه کسی می آید؟ در يك کلام به کار دیکتاتورها. روشنتر بگویم، دیکتاتور در همه جا. اگر نه فرستاد خدا و عالم بر اسرار و خدایای خزانه علم غیبت، حد اقل در آنچه مربوط به کار دنیا خود را بسبب عنوان حلال مشکلات، معرفی میکنند. و به تعبیر مجاهدین قدرت مسئله حل کنی دارد. جاذبه خویش را نیز از همینجاست که کسب میکنند. چرا که به طور طبیعی مخاطبان دیکتاتور، همیشه کسانی هستند که تا خرخره در متن مشکلات فرو رفته اند و لاجرم رابطه رهبری را بدوران هرگونه شك شبهه فلسفی به عنوان ضرورت ذاتی هستی اجتماعی انسان، بر اساس درکی ساده و مستقیم که از حیات روزمره خود آنان میجو شد، احساس میکنند. پس وقتی در برابر خویش تنها الترناتیو نظری موجود را، تنها همین بحثهای سترون خالی از هر اساس اندیشگی و بایسته و شایسته ببینند، ناچار غلیرغم همه تردیدهاشان، رهبری دیکتاتور را میپذیرند. قدرت گیری استالینیزم در روسیه، فاشیزم در ایتالیا، نازیسم در المان، خمینیزم (ولایت فقیه) در ایران در همین قرن اخیر در چهار جامعه، بسا خصوصیات فرهنگی بسیار متفاوت و گاه نقیض یکدیگر، شاهد روشنگرایین مدعاست. اگر مسئله رهبری و اعتقاد طیفهای مختلف اپوزیسیون و رژیم را اندکی روشنتر



و فرموله‌تر کنیم و بگوئیم تا سرچشمه فلسفی این نظریات را که در پیش تدابیر مسرتفاوت پنهان است بیابیم و فرورشتهای هستی شناسانه این پرتوییهای فلسفی را برنماییم نشان داده خواهیم شد که آنچه گفته ایم در زمینه مسائل فکری است و نه جدائی در دیدگاه پلیمیکهای مبتدله. نشان داده خواهد شد که چگونه بنا بر طرح مسئله رهبری و ربط آن به مسئولیت ایدئولوژی، با اختلاط دو مفهوم ذاتا متفاوت رهبری ایدئولوژیک به مشابه سرشت گریز ناش پذیر عمل اجتماعی و ایدئولوژی رهبری به مشابه محمول یک شارلاتانیزم در حوزه عمل و موافقت از مفاهیم در خدمت قدرت و تصامی تاریخ مبارزه انسان در دو حوزه فرهنگ شرق و غرب برای آزادی و بالاخره در اندیشه

اسلامی برای فلاح به شدت گراموشی سپرده شده است که چگونه حتی در غرب مبدتلفکر علمیه در یونان امروز، یونان هراکلیت و پیازمیث این دو فیلسوف و در عین حال مرد سیاست رهبری ایدئولوژیک (وجود داشته است بهیچ انکه ایدئولوژی رهبری که پرداخته منطقی بدعت سوفیستاست و انجا که با دفاع از دموکراسی و از انسان در واقع کور هرچند دموکراسی و انسان است را میکنند. حکومت کند و نشان داده خواهد شد که چگونه همین اندیشه سوفیست که در ارسطو بیان منظم متافیزیکی خویش را یافته و تا به علم امروز پیش آمده است هنوز بر اراکسانی حکومت میکند که نفی ایدئولوژی و رهبری و سخن میگویند تا اثبات تفکر و آزادی کرده باشند. چنانکه نیز نشان داده خواهد شد

که آنچه که در جنبش ما به نام رهبری و اصالت رهبری و به خصوص با تکیه بر ایدئولوژی و بالاخره با تکیه بر اندیشه منطقی گفته میشود فریبی بیش نیست که در هر کجا پایه داشته باشد حداقل در اندیشه از انبوه پایه و مایه ای ندارد. اندیشه ای که بر اساس آزادی و نادار میماند بی آنکه خرد خاکی را به جای خدا بشناسد و موفقیت در فریب خویش را. موفقیت را در حل مسئله تلقی کند. اندیشه ای که اندیشه آزادی است چرا که اندیشه موفقیت است.

پاورقیهای مقاله نقد

- ۱ - پس از این به تفصیل خواهد آمد. در حال همینقدر بگویم که تعبیر درجه ایدئولوژیک که در اینجا با توجه به معنای رایج این لفظ که در خور این مقاله مورد بحث قرار گرفته آمده است و نه به معنای که ما مراد میکنیم.
- ۲ - اگر شاه امروز از ۴۰ هزار شهید و بیادرمین حمله های اخیر رژیم ارتشک با عراق از ۶۰ هزار کشته میتوان سخن گفت در قتل فکری رژیم خمینی بی احتساب تاثیر برنسل های آینده ترقم کشته شدگان حد اقل سی و چند میلیون نفر است.
- ۳ - گفته نشود که اتفاقا در چه پراتیک زدگی بیش از حد بوده است و هسته بله اما همین چه بدلیل پراتیک زدگی اتفاقا از داشتن رابطه با واقعیت صحیح از پراتیک محروم بوده است و دست و پا نشناختن نه تئوری و نه پراتیک صحیح مبارزاتی در واقع جز تلاش برای تحمیل کودکانه تئوریهی بی مایه بر پراتیک کاری انجام نداده است و این است که همیشه مشغول سین در عوالم تئوریک بوده است و نگفته شاید پیدا است که منظور نگارنده از چه در کل این مقاله سازمان مجاهدین نیز هست.
- ۴ - کارزار آزادی به عنوان مجموعه ای که تقریباً شرح جامع همه ماجراست بخصوص از اشروکه سخن منتشر کننده دانش لحن جدی ترین ادبها در عرصه تفکر چپ است و با اینهمه از باب مسائلی که گفتیم هنوز همان چپ سنتی و شاددم دست مدعای ما است.
- ۵ - البته ت - ت با تواضع خاص علما گفت سازمان جهانی طبقه کارگر و عین عبارت رساله عملیه - که من آورده ام - نیارود و نه منبع است.
- ۶ - از چرندیات سلطنت طلبها که بگذریم، از جمله نگاه شود به ۱ - نهضت تاریخی تشیع مرات خاوری - در اخگر شماره یک پاریس آورده. هامون تمام خواهی و تمام خواه در الفبا شماره ۴ پاریس ۳ - شاهکار بیمانشد با باد ادا متناع تفکر در فرهنگ دینی الفبا ۱ - ۲ - ۳ - ۴ پاریس
- ۷ - روشن است که از مفهوم معادل این واژه سخن میگوئیم و گرنه برهنه اشکار است و از جمله سر راقم این سطور که واژه ایدئولوژی نخستین بار در سال ۱۸۹۶ به وسیله *DeTull de rany* بکار رفته است.

زن در سنت و ایدئولوژی

بقیه از صفحه ۱۸
 از از اتحادیو یگانگی تشکیلاتی نشان میدهد. همانا هر گز زوجیت و محرمیت دیدن یگانگی ترکیب نوین رهبری سازمان است. یگانگی هرچه بیشتر مریم و مسعود در راس رهبری سازمان و انقلاب ۳۰۰ زوجیت و محرمیت آنها را با یکدیگر ایجاب میکند (۱۰). اگر ملاک اوتقا زن مجاهد به مقام رهبری مبتنی بر ملاکهای ایدئولوژیک سیاسی مشخص و تعیین شده صورت گرفته است و همدیفا مسئول اول تجسم عینی این ملاکها و اصول است پس خودیبه تنهائی میتواند و باید ضامن اجرائی و عینو یگانگی امر رهبری و خط آن نیز باشد. این صلاحیت فکری و تشکیلاتی وی است که جایگاه نوین وی را تعیین کرده است و نه تعلق وی به هیچ مردی. این است که حال لازمه فعلیت یافتن ترکیب نوین رهبری را، به همسر مسئول اول در آمدن دانستن، چیز ک به جز محدود کردن مشروط دانستن و قائم به ذات نبودن عنصر زن، حتی در مقام رهبری ل نشان نمیدهد.

بقیه در صفحه ۱۸

پیش نویس جامه های آگاه، آزاد، برابر

● khandagh
 ● B.P 135
 ● 94 004
 ● creteil-cedex
 ● France

ادرس برای مکاتبه
 ادرس برای ارسال وجوه نشریه

● B.N.P 30004
 ● khandagh
 ● N° 01256551
 ● Code: 00892
 ● Ag. Kleber
 ● Paris.. France

فرم ابونمان نشریه

- نام
- نام فامیل
- بهای اشتراك:
- شش ماهه ۱۰ دلار
- یکساله ۲۰ دلار
- تک شماره ۱ دلار